

مأخذ شناسی حکایات زاهدان و صوفیان قرن اول و دوم هجری
مطالعه موردی (کتاب پند پیران)

دکتر وحید سبزیان پور^۱

مسلم خزلی^۲

چکیده

حکایات بسیاری از زاهدان در کتب ادبی جمع آوری و نقل شده که منابع اصلی آنها مشخص نیست. از جمله این کتب پند پیران است که مجموعه‌ای از حکایات زاهدان و صوفیان مشهور را در خود جای داده است. با توجه به اینکه منابع حکایات این کتاب مشخص نیست، در این گفتار برآنیم که با کاوش در منابع عربی و ایرانی معتبر و دست اول، ریشه‌های اصلی این حکایات را مورد بررسی قرار دهیم. بر اساس یافته‌های پژوهش، ۲۱ حکایت از حکایات پند پیران که در مورد ۱۶ تن از زاهدان قرن اول و دوم هجری است در منابع عربی و ایرانی پیش و پس از این کتاب نقل شده است. این حکایات یا به صورت کامل در پند پیران نقل شده‌اند یا بخشی از آنها اخذ شده است و این نشان از آن دارد که نویسندۀ پند پیران در شرح و نقل حکایات خود از منابع عربی بهره برده است.

کلیدواژه: پند پیران، مأخذ شناسی، منابع عربی و ایرانی، زهد و تصوف، قرن اول و دوم

هجری.

۱. دانشیار گروه زبان عربی دانشگاه رازی کرمانشاه

wsabzianpoor@yahoo.com

۲. دانشجوی دکتری ادبیات عرب دانشگاه رازی کرمانشاه

moslem_khezeli@yahoo.com

تاریخ پذیرش

۹۵/۵/۱۶

تاریخ دریافت

۹۴/۱/۳۰

مقدمه

پیامبر اسلام هر چند افراط در زهد و پارسایی را منع می‌کرد، اما در عهد ایشان و بی‌شک تحت تأثیر آیات قرآنی، مسلمانان غالباً از خوف خدا پروای لذت‌های جهانی را نداشتند و مخصوصاً با سادگی و فقری که با زندگیشان همراه بود صبر و زهد و قناعت را چنان که شیوه زاهدان است رعایت می‌کردند. این میل به عزلت و زهد در دوره بعد از خلفای راشدین و در دوره بنی امیه در بین عده‌ای از مسلمانان قوتی بیشتر یافت. بدین‌گونه بین صحابه کسانی بودند که تحت تأثیر قرآن گرایش به زهد یافته بودند. روایات زیادی در مورد صحابه از جمله ابوذر، حذیفه بن الیمان، عبدالله بن رواج، سلمان فارسی و خباب بن الارت آمده است. در میان تابعین و نسل پس از صحابه نیز زاهدان بسیار پدید آمدند. از جمله «ربیع بن خُثیم» را گویند فالجی روی داد از مداوا اجتناب کرد و گفت نه بیمار ماند و نه طبیب. «ابومسلم خولانی» که در عبادت از هیچ نکته غافل نبود (زرین کوب، ۱۳۸۹: ۴۶-۴۷). بعدها بر اثر دگرگونی روزگار، شیوع افکار فلسفی افلاطون و ارسطو، ترجمه آموزه‌های کتاب‌های زهد و پند و حکمت و فلسفه یونانی، پهلوی، هندی و سریانی به زبان عربی، عرفان در میان مسلمانان رواج یافت (حلبی، ۱۳۸۳: ۴۹). پس از تابعین نیز نسل دیگری از زهاد و صوفیان به وجود آمد. در اواسط قرن دوم هجری، گروهی همچون رابعه عدویه (ف ۱۳۵) و ابراهیم ادهم (ف ۱۶۱) و ابوهاشم کوفی (ف ۱۶۱) با عنوان تصوف رسمیت یافتند (یثربی، ۱۳۸۶: ۳۸-۴۱). شاخص اصلی این دوره که تا اوایل قرن سوم هجری ادامه داشت، همان زهد افراطی، تندروی در ترک دنیا، پشت پا زدن به امورات زندگی مادی، تحقیر ثروت بود (عمید زنجانی، ۱۳۶۷: ۱۴۱). در این جستار نیز ما بر آنیم با کاوش در منابع عربی و فارسی حکایاتی که در مورد این زاهدان در کتاب پند پیران نقل شده است را بازبایی کنیم. بنابراین، هدف ما واکاوی منابع این حکایات در منابع عربی و فارسی پیش از کتاب پند پیران یا پس از آن است. اعتقاد ما بر این است که نویسنده پند پیران از منابع عربی و فارسی کهن در حکایات کتاب خویش استفاده کرده است. همچنین در صد پاسخگویی به این پرسش نیز هستیم. آیا حکایات پند پیران از دیگر منابع اخذ شده است؟

در این صورت کمیّت و کیفیت این اقتباس چگونه است؟ تفاوتها و شباهتهای حکایات نقل شد در پند پیران با حکایات نقل شده در منابع عربی چیست؟

پیشینه پژوهش

در مورد پیشینه پژوهش باید گفت با تحقیق نظام مند در کتب و مقالات به مقالاتی برمی‌خوریم که در مورد تصوف به نگارش درآمده است از جمله: ۱- «تشکیکی در تقسیم بندی معروف مکاتب تصوف و عرفان بغداد و خراسان» خطیبیان، قدرت الله و همکاران(۱۳۹۰). ۲- «طرحی برای طبقه بندی قصه‌های مربوط به مرگ خارق العاده در متون عرفانی منثور تا پایان قرن ششم هجری» شه‌بازی، ایرج(۱۳۸۷). ۳- «سیری در تصوف از آغاز تا قرن پنجم» بابایی، یلدا(۱۳۹۱). ۴- «زمینه‌های زهد و تصوّف در اندیشه حسن بصری» سید ترابی محمود آباد، سید حسن و همکاران(۱۳۸۹). اما پژوهشی در زمینه مأخذ شناسی کتاب پند پیران انجام نگرفته است و این نخستین پژوهش مستقل در این زمینه به شمار می‌رود.

۲- پردازش موضوع

پند پیران، یکی از کتب ادبی به جای مانده از قرن پنجم هجری است که نویسنده آن ناشناخته است. این کتاب در برگیرنده حکایاتی است در موضوعات مختلف از جمله زندگی پیامبران الهی، امامان معصوم و... که بیشترین سهم حکایات این کتاب را کرامات و شیوه زندگی زاهدان و صوفیان مشهور به خود اختصاص می‌دهد. این کتاب ۱۷۵ حکایات را در خود جای داده که ما در این نوشتار به مطالعه موردی ۲۲ حکایت از ۱۶ شخصیت از میان صحابه پیامبر، تابعین و صوفیان و عارفانی خواهیم پرداخت که به زهد و ریاضت نفس شهرت داشته‌اند و در دو قرن اول و دوم هجری زیسته‌اند. برخی از این حکایات در پند پیران در قالب یک حکایت نقل شده‌اند، ولی در دیگر منابع به صورت جداگانه نقل شده‌اند که نشان می‌دهد در اصل هر کدام از آنها یک حکایت بوده‌اند، ولی نویسنده پند پیران آنها را به شیوه داستانی در کنار هم نهاده و آنها را شرح داده و نقل کرده است. بنابراین، ما با کاوش در منابع کهن و معتبر عربی و فارسی سرچشمه‌های آنها را می‌یابیم و اقوال و سخنان این زاهدان و اشاراتی که به حکایات آنها شده را نیز مورد بررسی قرار می‌دهیم. پس ما در موارد ذیل به بحث و بررسی خواهیم پرداخت:

۲-۱. صحابه و یاران پیامبر (ص)

۲-۱-۱. سلمان فارسی

۲-۱-۱-۱. زهد سلمان فارسی^۱

«سلمان فارسی» به مداین امیر بود. وی را هر سال پنج هزار درم از بیت المال علوفه بود. بستدی و به درویشان بدادی و خود زنبیل خرما بافتی و فروختی و قوت خود از آنجا خوردی. در همه ملک وی گلیمی داشت از پشم شتر که به روز آن پوشیدی و در شب دو تا کردی و بدو خفتی. چون بیت المال قسمت کردی، نصیب خود از آن گوسفند بستدی و گوشت آن به درویشان صدقه کردی و پشم آن گوسفند برستی و از آن رسنها تافتی و پوست آنها را انبانها کردی و چون به غذا کردن رفتندی، آن ریسمانها و انبانها بیاوردی تا اگر غزات را در بایست بودی، بستدندی (پند پیران: ۱۱۰).

این بخش حکایت در منابع عربی پیش از پند پیران نقل شده است: کان عطاء سلمان خمسة آلاف، وكان علی ثلاثین الفا من الناس یخطب فی عباءه یفترش نصفها، ویلبس نصفها، وكان إذا خرج عطاؤه أمضاه، ویأکل من سفیف یده... (شیبانی، ۱۴۲۰: ۱۲۴) و (ابن زنجویه، ۱۴۰۶: ۲/ ۵۲۴) و (فارسی فسوی، ۱۴۰۱: ۲/ ۵۲۲) و (طبری، ۱۳۸۷: ۱۱/ ۵۵۰) و در منابع پس از پند پیران (ابن ابی حدید، ۱۴۱۸: ۱/ ۵۰۱۳) و (ابن جوزی، ۱۹۹۷: ۹۸) و (عمرانی یمنی، ۱۴۱۹: ۱/ ۲۹۲) نیز این گونه نقل شده است. ترجمه: حقوق سلمان پنج هزار بود و بر روی عبایی که نصفش را پهن می کرد و نصفش را می پوشید، برای سی هزار نفر سخنرانی می کرد و وقتی حقوقش را می بخشید، از دست رنج خود معیشت می کرد.

۲-۱-۱-۲. سلمان و حمل کردن بار

(سلمان فارسی) روزی می آمد، مردی سپاهی اسپست خریده بود و کسی می جست که آن برگیرد. نگاه کرد، سلمان را دید گلیمی پوشیده، پنداشت که مزدور کارست. بانگ کرد وی را که این سپست برداشت و هیچ نگفت که من امیرم. چون پاره ای راه برفتند، مردی پیش آمد و گفت: اصلح الله امیر، این چیست بار که تو می بری؟ خداوند سپست را گفت: این امیرست. در پای او افتاد و عذر خواست. سلمان گفت: تو در دل خود خوش کرده بودی

تا در خانه بَرَم، آنکه بیفگنم. چون به خانه او رسید، بیفگند. گفت: عهدی کردی با من که بیش از این کسی را سخره نگیری (پند پیران: ۱۱۰-۱۱۱).

این حکایت در منابع عربی پس از پند پیران با تغییر نقل شده است: اشترى رجلاً علفاً لفرسیه، وقال لسلیمان: یا فارسی، تعال فاحمِل، فحمل وأتبعه، الناس یسلمون علی سلیمان، فقال: من هذا؟ قال: سلیمان الفارسی... (مزی، ۱۴۰۰: ۱۱ / ۲۵۲) و (ابن منظور، ۱۴۰۲: ۱۰ / ۴۸) و (صفدی، ۱۴۲۰: ۱۵ / ۱۹۳): ترجمه: مردی برای اسبش دسته علفی خرید و به سلمان گفت ای فارسی، بیا و این را بردار، پس سلمان علف را برداشت و به دنبال او افتاد. مردم به سلمان سلام می‌کردند، گفت: این کیست؟ گفتند: سلمان فارسی...

این حکایت در منابع عربی پیش از پند پیران با اندکی تغییر و به گونه‌ای نقل شده است: وَذُكِرَ عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ، أَنَّهُ كَانَ أَمِيرًا بِالْمَدِينَةِ. فَاشْتَرَى رَجُلًا مِنْ عَظْمَائِهَا شَيْئًا، فَمَرَّ بِهِ سَلْمَانٌ فَحَسِبَهُ عِلْجًا فَقَالَ: تَعَالَ فَاِحْمِلْ... (سمرقندی، ۱۴۲۱: ۱۸۸) و (آبی، ۱۴۲۴: ۲ / ۵۳): ترجمه: از سلمان فارسی نقل است که او امیر شهری بود. پس یکی از بزرگان شهر چیزی خرید، پس سلمان بر او گذشت، پس او را کافری پنداشت...

۲-۱-۳. سلمان و دوری از دنیا دوستی

چون «سلمان» را اجل فراز رسید، قومی به نزدیک وی آمدند به عیادت. سلمان را دیدند دست بر زانو می‌زد و می‌گریست زار زار. گفتند: چرا می‌گریی؟ گفت: نه از بهر مردن می‌گیرم و نه از بهر زور دینار. و لیکن رسول الله علیه و سلم با ما عهد کرده بود که اگر خواهید که من را ببینید و در قیامت به من رسید، دنیا جمع نکنید و از دنیا چنان روید که من می‌روم. و اکنون من چندین قماش گرد کرده‌ام. نباید که سید را نبینم. چون نگاه کردند در خانه وی طغاری دیدند و مطهره‌ای و پالانی و گلیمی (پند پیران: ۱۱۱).

این حکایت در منابع عربی پیش از پند پیران با اندک تغییر و حذف نقل شده است: وَلَمَّا اخْتَضَرَ سَلْمَانَ الْفَارِسِيَّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بَكَى فَقِيلَ لَهُ مَا يَبْكِيكَ قَالَ وَاللَّهِ مَا أُبْكِي جَزَعًا مِنَ الْمَوْتِ وَلَا حِرْصًا عَلَى الدُّنْيَا وَلَكِنْ عَهْدَهِ إِلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لِيَكُنْ بَلَاغٌ أَحَدِكُمْ مِنَ الدُّنْيَا كَزَادِ الرَّأكِبِ فَلَمَّا مَاتَ نَظَرَ فِي جَمِيعِ مَا تَرَكَ فَإِذَا قِيَمَتَهُ ثَلَاثُونَ دَرَهْمًا وَقَدْ كَانَ أَمِيرًا عَلَى الْمَدَائِنِ مَدَائِنِ كَسْرَى... (بلاذری، ۱۴۱۷: ۱۰ / ۲۷) و (ابن خراط، ۱۴۰۶: ۱۲۴): ترجمه: وقتی مرگ سلمان فارسی فرا رسید و او گریه کرد و به او

گفتند چرا گریه می‌کنی؟ گفت: من به خاطر بی‌تابی و ترس از مرگ و حرص بر دنیا گریه نمی‌کارم. رسول الله عهد و پیمان‌ش را برای ما بازگو کرد و گفت: زاد و توشه شما از دنیا باید همچون توشه سوارکار و مسافری باشد و وقتی که مرد در همه چیزی که به جا گذاشته، نگاه کند باید ارزش آنها سی درهم باشد. و این در حالی بود که او امیر مدائن بود.

۲-۱-۱-۴. سلمان فارسی و مهمان^۲

در پند پیران آمده است: «مالک بن دینار» رحمه الله علیه گفت: شبی به خواب دیدم که کسی من را گفت: برخیز و به فلان جای رو که من را دوستی هست و تو را آرزو می‌کند. اتفاق نیفتاد، تا سه شبانه روز همچنان خواب می‌دیدم. روز سیوم برخاستم و برفتم. پیری را دیدم که ایستاده بود در مسجد و بانگ می‌گفت. من فراز شدم و سلام کردم. گفت: و علیک السلام یا «مالک بن دینار». و من به تعجب بماندم و گفتم: ای شیخ، تو من را ندیده‌ای، چون من را شناسی؟ گفت: آنکه تو را نزد من فرستاد، من را آشنا کرد تا تو را بشناختم. در مسجد رفتم تا نماز شام تمام بکردم. پس دست فراز کردم و گفتم: ای دریغا، اگر پاره‌ای نمک بودی که با این نان بخوردیم! این مرد پیر زنی داشت، دخترک را گفت: بخیز و این کوزه آب به دکان بقال بر و گرو کن و پاره‌ای نمک بستان و بیاور. دخترک برفت و نمک آورد. من دست فراز کردم و نان [و] نمک بخوردم. چون فارغ شدم، گفتم: الحمد لله که خدای تعالی ما را قناعتی داده است. پیرزن گفت: ای شیخ، اگر تو را قناعت بودی، کوزه ما به دکان بقال به گرو نبودی. تو را چگونه قناعت است که از ما نان خورش خواستی که هفده سال است تا در خانه ما نان خورش نبوده است. «مالک بن دینار» بخروشید و جامه بر خود بدرید و خاک بر سر کرد و از آنجا بیرون آمد و برفت (پند پیران: ۲۰).

این حکایت در منابع پیش از پند پیران با تغییر نقل شده است، ولی به سلمان فارسی نسبت داده شده است: وروی الأعمش عن أبي وائل أنه قال مضيت مع صاحب لي نزور سلمان فقدم إلينا خبز شعير وملحاً جريشاً فقال صاحبي لو كان في هذا الملح سعترأ... (زمخشری، ۱۴۱۲: ۵/۳۲۷): ترجمه: اعمش از ابو وائل روایت کرده است، گفت: با یکی از دوستانم مهمان سلمان شدیم و او نان جو و نمک برای ما آورد و دوستم گفت ای کاش با این نمک آویشن بود...

و در منابع پیش از پند پیران به اشکال دیگری نیز نقل شده است و باز در مورد سلمان فارسی ذکر شده است: وقیل: ضاف سلمان الفارسی رجل فقدم إلیه کسرا وملحاً... (غزالی، بی تا: ۱۱ / ۲): ترجمه: می گویند: مردی مهمان سلمان شد و او پاره‌ای نان و نمک برایش آورد...

أَصَافَ سَلْمَانَ الْفَارِسِيَّ رَجُلًا فَقَدِمَ إِلَيْهِ كَسْرًا وَمَلْحًا، فَقَالَ: أَمَا مِنْ جِبْنٍ! فَرَهَنَ سَلْمَانَ رَكُوتَهُ... (آبی، ۱۴۲۴: ۵۳ / ۲): ترجمه: سلمان فارسی مردی را مهمان کرد و پاره‌ای نان و نمک برای او آورد. پس آن مرد گفت: ای کاش پنیر بود! پس سلمان کوزه‌اش به در گرو نهاد (کرایه داد)...

۲-۱-۲. اویس قرنی و سفارش پیامبر

«اویس قرنی» مردی بزرگ بوده که پیغمبر صلوات الله علیه یاران را وصیت کرد و گفت: یاران من، مردی است در قرن که او را «اویس قرنی» خوانند. بگرویده است و لیکن یا عمر و یا علی، رضوان الله علیهما، شما هر دو او را دریابید. و بدان وقت وی را دریابید که من از دنیا رفته باشم و به عرفات او را ببینید. سلام من به وی رسانید و او را بگویید: تا من را به دعا یاد دارد. یاران به تعجب بماندند، گفتند: یا رسول الله، او بنده‌ای است، باید که تو به دعا او را یاد داری. گفت: چه می‌گویید که به قیامت، خدای تعالی از امتان من به عدد گوسفندان ربیعه و مضر به شفاعت وی بیامرزد (همان: ۷۶).

پیامبر از حضرت علی و عمر بن خطاب خواست که هر کس اویس قرنی را دید از او طلب مغفرت کند و از او بخواهد که او را دعا کند. در منابع عربی پیش از پند پیران به دیدار عمر بن خطاب و اویس قرنی اشاره شده که او پیام پیامبر (ص) را به اویس می‌رساند: فقال عمر: إِنْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ قَالَ: إِنْ رَجُلًا يَأْتِيكُمْ مِنَ الْيَمَنِ يَقَالَ لَهُ: أَوْيسُ لَا يَدْعُ بِالْيَمَنِ غَيْرِ أُمِّ، وَقَدْ كَانَ بِهَ بِيَاضٍ، فَدَعَا اللَّهَ، فَأَذْهَبَهُ عَنْهُ إِلَّا مِثْلَ الدِّينَارِ أَوْ الدِّرْهَمِ، فَمَنْ لَقِيَهِ مِنْكُمْ، فَمَرَوْهُ فَلْيَسْتَغْفِرْ لَكُمْ... (ابن ابی خيثمة، ۱۴۲۷: ۳ / ۲۰۲) و (ابن سعد، ۱۴۱۰: ۶ / ۲۰۴) و (جرجانی، ۱۴۱۸: ۲ / ۱۱۰) و (اصفهانی، ۱۴۱۹: ۱ / ۳۱۵) و (عقیلی مکی، ۱۴۰۴: ۱ / ۱۳۷) و (شیبانی، ۱۴۲۰: ۱ / ۲۷۷) و (اصفهانی، ۱۴۰۵: ۲ / ۷۹) و (ابن حبیب، ۱۴۰۵: ۴۴) و (بیهقی، ۱۴۲۳: ۹ / ۱۲۸) و (لالکائی، ۱۴۲۳: ۹ / ۱۱۰) و (بغوی، ۱۴۰۳: ۱۴ / ۲۰۵) و (بیهقی، ۱۴۰۸: ۶ / ۳۷۵) (ازدی میورقی، ۱۴۲۳: ۱ / ۱۴۸) و (ابن ابی

_____ مأخذ شناسی حکایات زاهدان و صوفیان قرن اول و دوم هجری (۹۷-۵۹) ۶۷

شبیبه، ۱۴۰۹: ۶/ ۳۹۷) و (حاکم نیشابوری، بی تا: ۳/ ۴۰۴): ترجمه: عمر گفت: رسول الله گفته است، مردی از یمن به سوی شما می آید که به او اویس گفته می شود و کسی جز مادرش در یمن او را فرا نمی خواند و سفیدی در بدن او وجود دارد. پس خدا دعا کرد و تنها اندازه دینار و درهمی از آن سفیدی باقی ماند. پس هر کسی او را دید به سوی او روید تا برای شما طلب مغفرت کند.

در دیگر منابع عربی پیش از پند پیران نیز آمده است: قَالَ لِعَمْرٍ وَعَلَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا إِنَّكُمْ تَلْقِيَانِ أَوْيسَ الْقُرْنِيِّ فَأَقْرئَاهُ مِنِّي السَّلَام... (اصفهانی، بی تا: ۶۸۱) و (قزوینی، بی تا: ۷۰) و (ابن حبیب، ۱۴۰۵: ۴۶) و (قزوینی، ۱۴۰۸: ۱/ ۹۲) و (اسفراینی، ۱۹۸۳: ۳۷): ترجمه: (پیامبر) به عمر و علی گفت: هر کدام از شما اویس را دید سلامم را به او برسانید.

در منابع عربی پیش از پند پیران به بخش مربوط به شفاعت خواهی از اویس اشاره شده است: أَوْسَى أَبَا بَكْرٍ وَأَخْبَرَهُ بِمَا قَالَ لَهُ جِبْرِيلُ فِي أَوْيسِ الْقُرْنِيِّ وَقَالَ فَإِنْ أَنْتَ أَدْرَكْتَهُ فَسَلِّهُ الشَّفَاعَةَ لَكَ وَلَا مَتِي... (کنانی، ۱۳۹۹: ۲/ ۳۴) و در منابع پس از پند پیران (سیوطی، ۱۴۱۷: ۱/ ۴۱۱): ترجمه: پیامبر به ابوبکر توصیه کرد و آنچه در مورد اویس قرنی جبرئیل به او گفته بود او را آگاه کرد و گفت: اگر او را دیدی برای خودت و امت من طلب شفاعت کن.

در دیگر منابع پیش از پند پیران نیز بخش شفاعت خواهی از اویس نقل شده است: کان أَوْيسُ الْقُرْنِيِّ يَدْخُلُ فِي شَفَاعَتِهِ مِثْلَ رَبِيعَةَ وَمُضَرَ فَاذْخُلُ فِي شَفَاعَتِهِ... (أبي يعلى، بی تا: ۲/ ۶۲) و (خرگوشی، ۱۴۲۴: ۶/ ۱۰۶) و (بیهقی، ۱۴۰۸: ۶/ ۳۷۸) و (دیلمی، ۱۴۰۶: ۲/ ۳۲۲) و (شیبانی، ۱۴۲۰: ۲۷۸) و (غزالی، بی تا: ۲/ ۲۲۷) و (حنانی، ۱۴۰۸: ۲/ ۱۲۵۲) و (ابن ابی شبیبه، ۱۴۰۹: ۶/ ۳۹۷) و (زهري، ۱۴۱۸: ۵۸۰) و (لالکائی، ۱۴۲۳: ۹/ ۱۱۳) و (بغدادی، ۱۹۷۷: ۳۵۳) و (ابن ابی حاتم، ۱۴۲۷: ۶/ ۳۴۸): ترجمه: جمعیت زیادی همچون قبیله ربیعہ و مضر در شفاعت او هستند...

۲-۲. تابعین

۲-۲-۱. صفوان بن سلیم

مردی بوده است که او را «صفوان بن سلیم» گفتند و با خدای تعالی نذر کرده بود که تا زنده باشد پهلو بر زمین ننهد. چهل سال برفت و پهلو بر زمین ننهاد. اگر وقتی خواب بر وی غالب شدی، سر بر زانو نهادی و یک ساعت بیاسودی، سبک برجستی و به عبادت

مشغول شدی. چون عمرش به آخر رسید، بیمار گشت و بیماری بر وی سخت شد. گفتند: ای پیر، نتوانی نشست، پهلوی بر زمین نه. گفت: البته هم بدین حال از دنیا بیرون نخواهم شد که عهد کرده‌ام با خدای تعالی و عهد خود نشکنم و نذر خود تباہ نکنم. و بر دیوار تکیه زد و همچنان جان تسلیم کرد. و آنکس که او را بشست، گوید: نگه کردم، پیشانی وی سوراخ شده بود از بس که سجود کرده بود و پیشانی بر زمین سوده بود (پند پیران: ۲۵).

این حکایت در منابع عربی پیش از پند پیران با تغییر و حذف نقل شده است: كَانَ صَفْوَانُ بْنُ سُلَيْمٍ يُصَلِّي فِي الشَّتَاءِ فِي السَّطْحِ، وَإِنَّهُ لَتَرَم. إِنَّ صَفْوَانَ حَلَفَ أَنْ لَا يَضَعَ جَنْبَهُ إِلَى الْأَرْضِ حَتَّى يَلْقَى اللَّهَ... (اصفهانی، بی تا: ۸۱۸) و (اصفهانی، ۱۴۱۹: ۵/ ۲۴۵۳) و در منابع پس از پند پیران (شعرانی، ۱۳۱۵: ۱/ ۳۳) و (صفدی، ۱۴۲۰: ۱۶/ ۱۸۴) و (ابن منظور، ۱۴۰۲: ۱۱/ ۹۶-۹۶) نیز با تغییر و حذف نقل شده است. ترجمه: صفوان بن سلیم در زمستان بر روی زمین نماز می‌خواند تا اینکه پایش ورم کرد و سوگند یاد کرد تا روز مرگش پهلویش را زمین نگذارد...

در منابع عربی پیش از پند پیران به شکل دیگری نیز نقل شده است: كَانَ صَفْوَانُ بْنُ سُلَيْمٍ لَا يَكَادُ يَخْرُجُ مِنْ مَسْجِدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَخْرُجَ بَكَى وَقَالَ: أَخَافُ أَنْ لَا أَعُودَ إِلَيْهِ (ابن ابی دنیا، ۱۴۱۷: ۵۹). ترجمه: صفوان بن سلیم تقریباً از مسجد نبی (ص) بیرون نمی‌رفت. وقتی خواست بیرون رود گریست و گفت: می‌ترسم که باز نگردم..

در منابع عربی پیش از پند پیران به عبادت زیاد صفوان اشاره شده است: أَنَّ صَفْوَانَ بْنَ سُلَيْمٍ لَمَّا حَضَرَ، حَضْرَهُ إِخْوَانَهُ، فَجَعَلَ يَتَقَلَّبُ، فَقَالُوا: كَانَ لَكَ حَاجَةٌ. قَالَ: نَعَمْ. إِلَّا أَنَّهُ يُرِيدُ أَنْ تَقُومُوا عَنْهُ فَيُؤْتَمَّ... (ابن ابی دنیا، ۱۴۱۷: ۱۶۹) (محتضرین) و (ابی دنیا، ۱۴۰۶: ۵۶). ترجمه: وقتی صفوان بن سلیم زمان مرگش فرا رسید، برادرش نزدش حاضر شد و آنرا برگرداند و به او گفتند: گویی نیازی داری. گفت: بله. از آنها خواست او را بلند کنند تا نماز بخواند...

در منابع پس از پند پیران نیز به سوراخ شدن پیشانی صفوان اشاره شده است: صفوان بن سلیم... وقيل إن جبهته ثقت من كثرة السجود (ذهبی، ۱۴۱۳: ۵۰۳). ترجمه: گفته شده که پیشانی صفوان از کثرت سجده سوراخ شد.

مردی بود از تابعین که او را مسروق بن اجدع خواندندی و پیوسته همه ساق وی آماسیده بودی از بسیار نماز که می کرد و وقت بودی که در نماز می گریستی از آن رنج کشیدن. یک روز مادرش گریان پیش آمد، گفت: ای پسر، چرا بر تن ضعیف خود می نهی؟ که نه همه دوزخ از برای تو آفریده اند. گفت: ای مادر، بنده را از رنج کشیدن چاره نیست یا برهمنم یا درمانم. اگر برهمنم فضل ایزد تعالی است و اگر درمانم، آنچه وسع و طاقت من باشد کرده باشم و تا قیامت در حسرت نمانم و خود را ملامت نکنم که این همه از کاهلی توست. چون وی را وقت مرگ آمد، زار زار بگریست. گفتند: ای شیخ، چرا می گریی؟ چندان رنج که تو کشیدی و چندان عبادت که تو کردی، چه جای گریستن است؟ چگونه نگریم؟ من را کسی نیست بر من به گریستن، سزاوارتر از من. هفتاد سال است که ایستاده ام و شب و روز می گریم. اکنون وقت آمد که در بر من بگشایند. ندانم در بهشت خواهند گشود یا در دوزخ. ای کاشکی که از مادر نزامی تا این رنج و محنت بر من نیامدی (پند پیران: ۲۱-۲۲).

در منابع عربی به زهد و ریاضت نفس و عبادت زیاد مسروق بن اجدع اشاره شده است که بخش هایی از حکایت وی در پند پیران را یا عیناً نقل کرده اند یا با حذف و تغییر ذکر کرده اند. مثلاً بخشی که پای وی به دلیل نماز خواندن زیاد ورم کرده است: عن امرأه مسروق قالت ما كان مسروق يوجد إلا وساقاه قد انتفختا من طول الصلوه... منابع عربی پیش از پند پیران (فارسی فسوی، ۱۴۰۱: ۲ / ۵۶۱) و (خطیب بغدادی، ۱۴۱۷: ۱۳ / ۲۳۵) و در منابع پس از پند پیران (ابن مبارک، بی تا: ۳۱-۳۲) و (ذهبی، ۱۴۱۹: ۱ / ۴۰) و (نووی، بی تا: ۲ / ۸۸) و (ذهبی، ۱۴۰۵: ۴ / ۶۵) و (ابن منظور، ۱۴۰۲: ۲۴ / ۲۴۵) و (یافعی، ۱۴۱۷: ۱۱۲): ترجمه: همسر مسروق گفته: مسروق دیده نمی شد جز اینکه از شدت نماز خواندن پاهایش باد کرده...

همچنین در مورد گریه و ترس زیاد او از روز قیامت نیز در منابع عربی پیش از پند پیران آمده است:

حکی عن مسروق بن الأجدع أنه بکی حین حضرته الوفاة، فاشتد بکاوه، فقیل له: ما یبکیک؟ قال: وکیف لا أبکی، وإنما هی ساعه... (تستری، ۱۴۲۳: ۱۶۰): ترجمه: از مسروق نقل است که او وقتی مرگش فرا رسید، به شدت گریه کرد. به او گفتند: چرا گریه می کنی؟ و او می گفت: چگونه گریه نکنم، اکنون که زمان رفتن است...

۲-۲-۳. عطاء بن سلمی

«عطاء بن سلمی» چهل سال از شرم خدای تعالی در آسمان نگه نکرده بود، چهل سال نخندیده بود و کس او را خندان ندیده بود و هر گه که گریستن گرفتگی سه شبانه روز می‌گریستی و یک ساعت نیاسودی و اگر وقتی بادی برخاستی یا رعد غریدن گرفتگی یا برق جستن گرفتگی او را دل از جای بشدی و هفت اندامش لرزیدن گرفتگی، گاه برخاستی و گاه بنشستی و چون برگ درخت می‌لرزیدی و با خود می‌گفتی که: این محنت که مردم را می‌آید از شومی گناه من است، اگر من بمیرم همه مردم بیاسایند. هر شب نوحه کردی و می‌گفتی: ای تن، هشیار باش که اینک مرگ آمد و از دوزخ می‌باید گذشت و خصمان من را گرفته‌اند و نیمی به راستم می‌کشند و نیمی به چپ، و قاضی خدای عزّ و جلّ باشد و زندان دوزخ و زندانبان مالک. نه قاضی میل کند و نه زندانبان رشوه ستاند و نه زندان هرگز ویران شود. واویلاه، من را به قیامت کجا خواهند برد؟ سوی دوزخ با حسرت و ندامت یا سوی بهشت با ناز و کرامت؟ همه شب این می‌گفتی و می‌گریستی. پیری به خانه وی آمد به زیارت. گفت: او را دیدم اندر گوشه خانه نشسته بود و گرد بر گرد وی همی تر شده و آب ایستاده. پنداشتم که طهارت کرده است، بیرون آمدم و پرسیدم که: شیخ هم بدان خانه که نماز می‌کند، طهارت می‌کند؟ گفتند: این آب چشم وی است که از بس که می‌گرید، زمین گرد وی همه تر شده است. از پس مرگ وی را به جواب دیدند. گفتند: ای شیخ، حال خود بازگوی که چگونه است. گفتا: نیکویی بسیار دیدم و خداوند را نیکوکار و آمرزگار دیدم. گفتند: در دنیا همیشه گریان بودی و تبسم نکردی. گفت: لاجرم اینجا همیشه خندانم و با راحت و شادی. پرسیدند که: خدای تعالی با تو چه کرد؟ گفت: به من ندا کرد که: ای «عطا»، چرا چندان بگریستی؟ گفتم: با خدایا، از بیم تو بگریستم. گفت: ندانستی که من خداوند آمرزگارم و رحمت کننده بر همه کس که در فرمان من عاصی نشود و کسی که از بیم من بگرید تا چندان زمین تر شود، من او را عذاب نخواهم کرد؟ (پند پیران: ۳۵-۳۶).

این بخش از حکایت در منابع عربی پیش از پند پیران نقل شده است: مکث عطاء السلمی أربعین سنة علی فراشه من الخوف و لا یرفع رأسه إلی السماء حیاء من الله عز و

_____ مأخذ شناسی حکایات زاهدان و صوفیان قرن اول و دوم هجری (۹۷-۵۹) ۷۱

جل..(ابن ابی دنیا، بی تا: ۷۴) و (جرجانی، ۲۰۳:۲۰۰۱) و (ابن بطال، ۱۴۲۳: ۹/ ۳۶۱) : ترجمه: عطا سلمی چهل سال به خاطر ترس از (عظمت خدا) بر روی بسترش ایستاد و سرش را به خاطر شرم و حیا از خدا سرش را به سوی آسمان بلند نکرد...

در مورد خوف عطاء بن سلمی و عبادت زیاد او در منابع عربی مطالب زیادی نقل شده و به آن اشاره شده است که به حکایت او در پند پیران شبیه است و یا بخشی از آنرا شامل می شود. در منابع پیش از پند پیران آمده است: عطاء السلمی، أنه کان إذا جن علیه اللیل خرج فوقف علی القبور ثم قال: یا أهل القبور متم فواموتاه ثم بکی... (ابن رجب، ۱۴۲۶: ۱۴۰): ترجمه: عطا سلمی شبی از خانه بیرون رفت و بر روی قبرها ایستاد و سپس گفت: یا اهل قبرستان شما مریدید وای بر مردگان و سپس گریه کرد...

در مورد ترس او از رعد و برق در منابع پیش از پند پیران آمده است: وکان عطاء السلمی إذا سمع صوت الرعد قام وقعد وأخذہ بطنه كأنه امرأة ماخض وقال هذا من أجلي یصیبکم... (غزالی، بی تا: ۳/ ۳۴۳) و (اصفهانی، ۱۴۰۵: ۶/ ۲۲۱): وقتی که عطا سلمی صدای رعد را می شنید بلند می شد و می نشست و پاهایش را به سوی شکمش می آورد گویی او همچون زنی حامله بود و او می گفت: این به خاطر من است که شما دچار این مصیبت شدید...

و در دیگر منابع عربی پیش از پند پیران در مورد شدت خوف آمده است: وأما الأکیاس من العباد فیقولون ما کان یقوله عطاء السلمی حین کان تهب ریح أو تقع صاعقة ما یصیب الناس ما یصیبهم إلا بسببی (غزالی، بی تا: ۳/ ۳۵۰) و (اصفهانی، ۱۴۰۵: ۶/ ۲۲۱): انسانهای باهوش آنرا می گویند که عطا سلمی می گفت: وقتی بادی می وزید و یا رعد و برقی ظاهر می شد او می گفت این مصیبت تنها به سبب من مردم را گرفتار می کند...

در مورد گریه زیاد عطا السلمی در منابع پیش از پند پیران آمده است: کَانَ عَطَاءُ السَّلْمِيِّ إِذَا غَوِثَ فِي كَثْرَةِ بُكَائِهِ يَقُولُ: إِنِّي إِذَا ذَكَرْتُ أَهْلَ النَّارِ مَثَلْتُ نَفْسِي بَيْنَهُمْ فَكَيْفَ أَنْ لَا تَبْكِي... (ابن رجب، ۱۴۰۹: ۳۳-۳۴) و (میری، ۱۸۹۰: ۳۸): ترجمه: وقتی عطا سلمی را به خاطر گریه زیاد سرزنش می کردند، می گفت: من وقتی اهل جهنم را به یاد می آورم خودم را میان آنها تجسم کردم، پس چگونه گریه کردم...

بعد از مرگ عطاء بن سلمی اشخاصی او را به خواب دیدن و از او در مورد عاقبتش سؤال پرسیدند:

در منابع عربی پیش از پند پیران به سرانجام عطا السلمی پس از مرگ اشاره شده است: وقال بعض الصالحین: لما مات عطاء السلمی رضی الله عنه، رأیته فی المنام تلک اللیلہ فقلت له: ما الذی صرت إليه بعد الموت، فقال: والله إلى خیر کثیر و رب غفور، قلت له: لقد کنت طویل الحزن فی الدنیا.. فتبسم وقال:، غد أعقبنی بذلک بشاره و سرورا دائماً... (قشیری، بی تا: ۵۶۸ / ۲) و در منابع پس از پند پیران (ابن جزری، ۱۴۰۶: ۵۹-۶۰) و (ابن قیم، بی تا: ۱۸) نیز این گونه نقل شده است. ترجمه: یکی از صالحین گفت: وقتی عطا سلمی مُرد شب او را در خواب دیدم، پس به او گفتم: بعد از مرگت چه شدی؟ گفت: به خدا که به سوی خیر فراوان رفتم و خداوند بخشنده است. و گفتم: در دنیا بسیار اندوگین بودی؟ خندید و گفت: به واسطه آن خداوند به من را شاد ساخت.

در منابع عربی پیش از پند پیران در مورد گریه زیاد عطا سلمی آمده است: بَكَی عَطَاءُ السَّلْمِيِّ حَتَّى غَمِيتُ عَيْنَاهُ، وَكَانَ يَقُولُ: ذُنُوبِي ذُنُوبِي... (دولابی، ۱۴۲۱: ۳ / ۱۱۴۱): عطا سلمی آنقدر گریست تا اینکه نابینا شد و می گفت: گناهانم، گناهانم...

۲-۲-۴. وهیب بن ورد مکی^۴

مردی بود از بزرگان او را «وهب الورد المکی» گفتندی و هیچ چیز نخوردی تا اصل آن ندانستی. وقتی به مکه بود به نزدیک کوه صفا، قوصره‌ای خرما نهاده بودند و می فروختند. خواست تا خرما خرد. از فروشنده پرسید که: این خرما از کجاست و از که خریدی و از کدام باغ است؟ چندان بگفت که آن مرد را مال گرفت، گفت: ای جوانمرد، چندگویی؟ اگر خواهی خریدن، بخر، و اگر نه، آسان کن. گفت: می ترسم که از جایی نا واجب آورده‌ای. مرد گفت: این نان که می خوری گندمش از مصر آورده شده است و در مصر حلال کجاست؟ چرا اندر نان احتیاط نکنی، اندر خرما احتیاط کنی؟ «وهب الورد» گریان گشت و گفت: خدایا، بر من گواه باش که هیچ طعام اندر دهان نگیرم تا آنکه مردار بر من مباح باشد. پس از هر سه شبانه روز روزه گشادی و یک قرص در پیش نهادی و گفتم: الهی، دانم که این از آن مردار حرام تر نیست و تو می دانی که کار من بدان جا رسیده است که از گرسنگی مردار بر من مباح است. بار خدایا، به رحیمی تو من را عفو کنی و از این قرض من را نپرسی روز قیامت.

_____ مأخذ شناسی حکایات زاهدان و صوفیان قرن اول و دوم هجری (۹۷-۵۹) ۷۳

این بگفتی و این قرص به آب تر بکردی و بخوردی و می‌گریستی و می‌گفتی که: خون مردار می‌شمرم و به بیچارگی می‌خورم. روی باز شاگردان کردی و گفتی: زنه‌ار، لقمه خود نگاه دارید و احتیاط کنید که اگر چندان نماز کنید که پشت‌های شما دو تا شود و شب و روز بر پای باشید چون ستون خانه، هیچ سود ندارد و به قیامت خلاص نباشد تا شکم خود را از حرام و شبهه نگاه ندارید (پند پیران: ۱۱-۱۲).

در مورد ورع و احتیاط وهب بن ورد در مورد مال و قوت حلال مطالب زیادی در منابع عربی پیش از پند پیران آمده است: کان وهب بن الورد لا يأكل إلا من حيث يعلم أو يشهد عنده شاهدان بصحته (مکی، ۱۴۲۶: ۲/۴۷۴): ترجمه: وهب بن ورد چیزی را نمی‌خورد، مگر اینکه بداند از کجا بوده و دو شاهد نیز بر پاک‌اش شهادت می‌دادند. قال وهب بن الورد: خلق ابن آدم والخبز معه، فما زاد علی الخبز ينمو شهوه (ثعلبی، ۱۴۲۲: ۱۵/۹): ترجمه: وهب بن ورد گفت: آدم خلق شد و نان همراه او بود، هر چه نان بیشتر شد، شهوت نیز بیشتر شد.

وقال وهب بن الورد لو قمت مقام هذه الساریه لم ينفعك شیء حتی تنظر ما یدخل فی بطنک حلال أم حرام (ابن رجب، ۱۴۰۸: ۱۰۱): ترجمه: وهب بن ورد گفت: اگر در جایگاه این راه رونده در شب قرار گیری سودی به تو نمی‌رسد مگر اینکه به آنچه که در شکمت است نگاه کنی و بینی حلال است یا حرام.

یأخذ وهیب بن الورد رغیفاً و قال: اللهم إن کان فیہ شیء من خبث أو حرام لا تؤاخذنی به (غزالی، ۱۴۰۹: ۱۷۲): ترجمه: وهیب بن ورد قرص نانی را می‌گرفت و می‌گفت: خداوند اگر پلیدی و حرامی در آن هست من را با آن مواخذه نکن.

۲-۲-۴. ربیع بن خُتیم

«ربیع بن خُتیم» سه سال بر وی بگذشت که بیش از سه سخن نگفته بود و تا وقت مرگ بدان سه سخن می‌گریست: یک سخن آن بود که روزی نماز دیگر کرده بود و وردی که داشت می‌خواند. یکی از شاگردان پیش وی نشست و اندر میان ورد، شاگرد را گفت: مادر تو زنده است؟ در وقت پشیمان شد و گفت: من را با این سخن چه کارست؟ روی بگردانید و بگریست و گفت: اگر به قیامت خدای تعالی من را از این باز پرسید که چرا گفتم و از بهر چه گفتم، چه جواب دهم؟ (پند پیران: ۴۰).

این بخش از حکایت به چند شکل در منابع عربی پیش از پند پیران نقل شده است: رَوَى الثَّوْرِيُّ، عَنْ رَجُلٍ، قَالَ: جَالَسْتُ الرَّبِيعَ بْنَ خَثِيمٍ سِنِينَ، فَمَا سَأَلَنِي عَنْ شَيْءٍ مِمَّا فِيهِ النَّاسُ، إِلَّا أَنَّهُ قَالَ لِي مَرَّةً: أُمَّكَ حَيَّةٌ؟ (ابوسری، ۱۴۰۶: ۱/۲: ۵۳۷) و (جاحظ، ۱۴۲۳: ۱/۳: ۱۰۰) و (فارسی فسوی، ۱۴۰۱: ۱/۲: ۵۶۳-۵۶۴): ترجمه: ثوری از مردی نقل کرد، گفت: دو سال با ربیع بن خثیم همنشین شدم، درباره مردم از من چیزی نرسید جز اینکه به من گفت: مادرت زنده است؟...

در منابع عربی پیش از پند پیران نقل شده که ربیع بن خثیم بیست سال کلمه‌ای بر زبان نیاورد تا به وسیله آن مواخذه شود. حَدَّثَنَا أَبُو مُسْلِمٍ... مِنْ صَحْبِ الرَّبِيعِ بْنِ خَثِيمٍ عَشْرِينَ سَنَةً فَمَا سَمِعَ كَلِمَةً تَعَابُ (عجلی، ۱۴۰۵: ۳۵۳) و (شیبانی، ۱۴۲۰: ۲۷۳): ترجمه: ابومسلم می‌گوید: بیست سال همنشین ربیع بن خثیم بودم و او سخن سرزنش کننده‌ای نشنید.

قال التيمي: أخبرني من سمع الربيع بن خثيم عشرين سنة لم يتكلم بكلام... در منابع عربی پیش از پند پیران (قزوینی، ۱۴۰۸: ۱/۹۹) و (ابن ابی دنیا، ۱۴۱۰: ۲۱۷) و (اصفهانی، ۱۴۱۴: ۱/۳۴۰): ترجمه: تیمی گفت: شنیدم که ربیع بن خثیم بیست سال حرفی نزد...

دیگر آن روز [که] «حسین بن علی» رضی الله عنهما بکشتند، عرب ... او را به غارت کردند، فرزندان او را به اسیری ببرند به دمشق و آن فتنه بدان صعبی بیفتاد، مردمان گفتند: اگر «ربیع بن خثیم» سخن خواهد گفت و بر زبان وی چیزی رود، امروز باشد گفتند: ای شیخ، نمی‌بینی که «حسین بن علی» را رضی الله عنهما بکشتند و فرزندان او را به اسیری بردند و فلان و فلان را کشتند؟ این همه می‌شنود و می‌گریست. چون تمام بگفتند، سر بر آورد و گفت: اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ. پس برخاست و در نماز ایستاد (پند پیران: ۴۱).

این بخش از حکایت عیناً در منابع عربی پیش از پند پیران نقل شده است: قال هبيرة بن خزيمة: أتيت الربيع بن خثيم بنى الحسين بن علي رضوان الله عليهم، وقلنا: اليوم يتكلم، فقال: أقتلوه! ومدّ بها وصوته، اللهم فاطر السموات والأرض، عالم الغيب والشهادة (توحیدی، ۱۴۱۹: ۱/۸: ۱۴۳) و (ابن سعد، ۱۴۱۴: ۱/۴۹۶) و (زمخشری، ۱۴۱۲: ۱/۲: ۱۲۸) و

_____ مأخذ شناسی حکایات زاهدان و صوفیان قرن اول و دوم هجری (۹۷-۵۹) ۷۵

(بلاذری، ۱۴۱۷: ۱۱/ ۳۰۰) و (جرجانی، ۱۴۲۹: ۴/ ۱۴۹۸) و (مروزی سمعانی، ۱۴۱۸: ۴/ ۴۷۲): ترجمه: هبیره بن خزیمه گفت: نزد ربیع بن خثیم بن حسین بن علی رفتیم و ما گفتیم: امروز حتماً حرف می‌زند. پس او را کشتند؟ و صدایش را بلند کرد و گفت: پروردگارا ای شکافنده آسمانها و زمین و ای آگاه غیب و حاضر.

۲-۲-۵. عامر بن عبد قیس و شیر

گویند که چون «معاویه» به امیری بصره بنشست، «عامر بن عبدالله» از شهر بیرون کرد. «عامر برفت تا به نزدیک کوهی و بدان کوه بشد و بنشست و قرآن خواندن گرفت و همه روز آنجا می‌بود و قرآن می‌خواند. چون نماز دیگر اندر گذشت و آفتاب فرو خواست، ترسایی در آن کوه بود و سر از صومعه بیرون کرد... تا حال «عامر» به کجا رسد. «عامر» را دید در نماز ایستاده و شیری آمده و گرد وی می‌گردید. و زمانی بود، «عامر» سلام باز داد و روی سوی شیر کرد و گفت: ای جانور، اگر تو را فرموده‌اند اندر کار ما، فرمان پیش گیر و اگر نه باز گرد و دل ما مشغول مدار، چنان که با آدمی سخن گویند، شیر اندر یافت و بدانست که چه می‌گوید. دنب بجنبانید و روی بگردانید و برفت. ترسا چون آن بدید، متحیر بماند و از صومعه بیرون دوید و بیامد و در پای «عامر» افتاد و گفت: بدان خدای که تو را آفرید که بگو تو چه مردی و چه دین داری؟ عامر گفت: من یکی نفایه‌ام از شهر و از نفایگی من را از شهر بیرون کرده‌اند و از میان مسلمانان برانده‌اند. ترسا گریان گشت، گفت: ای نفا {یه} ترین تویی؟ گزیده‌ترین کدام است؟ مسلمانی بر من عرضه کن. مسلمانی بر وی عرضه کرد و مسلمان شد (پند پیران: ۹۳-۹۴).

این حکایت در منابع عربی پیش از پند پیران با تغییر نقل شده است: مَرَّ عَامِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْقَيْسِيُّ فَإِذَا قَافِلَةٌ قَدِ احْتَبَسَتْ، فَقَالَ لَهُمْ: «مَا لَكُمْ؟» قَالُوا: الْأَسَدُ حَالٌ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الطَّرِيقِ قَالَ: «إِنَّمَا دَا كَلْبٌ مِنْ كِلَابِ اللَّهِ...» (مروزی، ۱۴۰۶: ۲/ ۸۳۲) و همچنین در منابع پس از پند پیران (خلف سلامه، بی‌تا: ۳/ ۲۰۴) نیز به همین شکل نقل شده است. ترجمه: عامر بن عبدالله قیسی از راهی عبور می‌کرد، پس کاروانی را دید که رهشان بسته شده بود، پس به آنها گفت: چه شده؟ گفتند: شیر راهمان را بسته است. او گفت: بی‌شک او سگی از سگان خداست.

در منابع پیش از پند پیران و در کتاب اولیاء این گونه نقل شده است: عامر بن عبد القیس، فإکتنفته السباع فأتاه سبع منها فوثب علیه، فلما رأى السبع لا یكثر له، قال إنی لأستحی من الله أن أهاب شیئاً غیره (ابن ابی دنیا، ۱۴۱۳: ۴۱-۴۲). ترجمه: درندگان اطراف عامر بن عبد قیس را گرفتند و یکی از آنها به سوی او جهید، ولی توجهی بدان نکرد و گفت: من شرم دارم از اینکه از کسی غیر او (خدا) بترسم.

۲-۲-۶. ثابت بنانی

حکایت ثابت بنانی را چون اجل فراز رسید، خلقی بسیار از بزرگان بر جنازه وی حاضر شدند. چون وی را دفن می کردند، حمید طویل و ربیع صبیح در گور وی فرو شدند تا وی را در لحد نهند، گفتند: چون وی را در لحد نهادند. در حال ناپدید شد. متحیر شدیم من در وی نگرستم و او در من. گفتی: اگر ظاهر کنیم، هم اکنون فتنه برخیزد. خاک بر وی پوشیدیم و بازگشتم. حمید به نزدیک سلیمان علی آمد. ای عجب، شنیدی که ما چون ثابت را به گور نهادیم، در حال ناپدید شد. سلیمان را عجب آمد. چون شب درآمد، برخاست و جمعی از خدم خویش با خود ببرد، آمد تا به گور ثابت، و گور باز کرد و خاک برانداخت و گور خالی کرد، هیچ اثر وی ندید پس خاک باز جای کردند، و دیگر روز به خانه وی رفت. دخترک وی را پرسیدند که: شبها پدر تو چه طاعت کردی؟ گفت: مگر وی را در گور نیافتید؟ گفتیم: سبحان الله، تو چه دانی؟ گفت: سالها بود تا شب این حاجت می خواست و می گفت: الهی همه راحت من در خدمت تو است و همه اندوه من از آن است که چون بمیرم، از خدمت تو بازمانم. به عزت تو که من را در گور تنها نگذاری، و اگر هیچ کس پس از مرگ تو را خدمت توان کرد، من را آن درجه ارزانی داری. خبر به حسن بصری بردند. گفت: بدان خدای که جز وی خدا نیست که در پس مرگ وی را به خواب دیدم که در گور ایستاده بود و نماز می کرد (پند پیران: ۱۸۰-۱۸۱).

این حکایت در منابع عربی پیش از پند پیران با تغییر نقل شده است: ثنا یوسف بن عطیه قال سمعت ثابتاً یقول لحمید الطویل هل بلغک یا أبا عمید أن أحدا یصلی فی قبره إلا الأنبیاء قال: لا قال: ثابت اللهم إن أذنت لاحد أن یصلی فی قبره فأذن لثابت أن یصلی فی قبره قال: وکان ثابت یصلی قائماً حتی یعی فإذا أعیی جلس فیصلی... (اصفهان، ۱۴۰۵: ۲/ ۳۱۹). ترجمه: یوسف بن عطیه گفت: از ثابت شنیدم که به حمید طویل می گفت: ای ابا

_____ مأخذ شناسی حکایات زاهدان و صوفیان قرن اول و دوم هجری (۹۷-۵۹) ۷۷

عبیده آیا به تو خبر رسیده که کسی در قبرش جز انبیا در قبرش نماز بخواند؟ گفت: نه. ثابت گفت: پروردگارا اگر تو به کسی اجازه دادی که در قبرش نماز بخواند به ثابت نیز اجازه بده در قبرش نماز بخواند. او گفت: ثابت ایستاده نماز می‌خواند تا اینکه خسته می‌شد و آنگاه می‌نشست و نماز می‌خواند...

۲-۳. عارفان قرن اول و دوم

۲-۳-۱. ابراهیم خواص

۲-۳-۱-۱. نترسیدن از شیر^۵

«حامد بن اسود» گوید: که با «ابراهیم خواص» بودم و به جایی رسیدیم که آنجا را وادی الحیات گویند از بس که مار در آن جای باشد. چون آنجا رسیدیم، گفتم: ای شیخ، اینجا را وادی ماران گویند. اگر صواب باشد تا از اینجا زود بگذریم پیشتر از آنکه شب درآید و ما اینجا بمانیم و ماران ما را رنجه دارند. چون این بگفتم، «ابراهیم» رکوه از دست بنهاد و همان جای فرو نشست. شب درآمد و جهان تاریک شد و از چپ و راست ماران گرد آمدند و دل من از جای بشد و طاقتم نماند، گفتم: الله الله، ای شیخ، ابراهیم گفت: خاموش باش و خدای تعالی را یاد کن. چون او گفت: خدای تعالی را یاد کن، ماران همه از من بگریختند. زمانی بود، دیگر باره باز آمدند و دلم سخت از جای بشد. فریاد برداشتم و گفتم: الله الله، زنهار. بانگ بر من زد و گفت: خدای را یاد کن. بدین‌گونه گرد من می‌آمدند و من فریاد می‌کردم. چون شیخ می‌گفت: خدا را یاد کن. از من بگریختند. و از بیم چون برگ درخت می‌لرزیدم. چون روز شد و صبح پدید آمد، شیخ برخاست و هم بر جای بایستاد و تکبیر کرد و نماز بامداد بکرد و وردی که داشت بخواند و چون فارغ شد و قصد رفتن کرد، من فراز رفتم و وطای وی از زمین برگرفتم و بیفشاندم. ماری سیاه دیدم خود را گرد کرده و در زیر وطای وی خفته و همه شب شیخ بدان نشسته بود. پس من را گفت: برو و کودکی مکن که هرگز در همه عمر من، من را با ملک تعالی شبی از این خوش‌تر نبوده است (پند پیران: ۹۰).

این حکایت در منابع عربی پیش از پند پیران بی‌کم و کاست نقل شده است: وحکی أبو حامد الأسود قال: سافرت مع الخواص ذات مره، فانتهینا إلى ظل شجره، فأقبل إلینا سبع هائل، فصعدت الشجره خوفاً... (قزوینی، بی‌تا: ۳۸۱) و (قشیری، بی‌تا: ۲ / ۳۷۸) (ابن

۷۸ فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

خمیس، ۱۴۲۷: ۲/ ۵۴۷) و (نیشابوری، ۱۴۱۶: ۳/ ۵۹۶): ترجمه: ابو حامد اسود گفت: یک بار با خواص به مسافرت رفتم، پس به سایه درختی رسیدیم، پس حیوان درنده وحشتانگی آمد، پس من از ترس از درخت بالا رفتم...

۲-۳-۱-۲. آرزوی انار^۶

«ابراهیم خواص» گوید: دوازده سال بود تا من را انار شیرین آرزو می‌کرد و نخورده بودم. روزی گفتم: نفس را آرزو ببايد داد. روزی جایی می‌رفتم، درویشی را دیدم افتاده بر صفتی که وصف نتوان کرد. فراز رفتم، بر بالین وی بنشستم و گفتم: ای درویش، تو را چه آرزو می‌کند تا تمام کنم؟ چشم بر کرد و در من نگریست. آنگه گفت: دوازده سال است تو را اناری آرزوست و از دل نمی‌توانی داشت و آمده‌ای که آرزوی من راست کنی؟ ابراهیم گوید: من متحیر بماندم و گفتم: چند دوست خدای در میان خلق پنهان است که هیچ کس ایشان را نداد(پند پیران: ۸۸).

این حکایت در منابع عربی پیش از پند پیران با تغییر نقل شده است: و قد قال ابراهیم الخواص کنت مره فی جبل اللکام فرأیت رماناً فاشتهيته... (قشیری، بی‌تا: ۱/ ۲۸۵) و (بیهقی، ۱۹۹۶: ۱۵۹) و (بیهقی، ۱۴۲۳: ۷/ ۴۸۸) و (ابن خمیس، ۱۴۲۷: ۲/ ۵۴۴): ترجمه: ابراهیم خواص گفت: یک بار در کوه لکام بودم پس اناری را دیدم که از آن خوشم آمد...

این حکایت به شکل دیگر در منابع پس از پند پیران نیز نقل شده که با بخش اول داستان ابراهیم خواص در پند پیران شبیه است: اخبرنا ابن ظفر... سمعت ابراهیم الخواص، یقول: سلکت فی البادیة سته عشر طریقاً علی غیر الجاده، فأعجب ما رأیت فیها رجلاً لیس له یدان ولا رجلان، وعلیه من البلاء... (ابن جوزی، ۱۴۱۵: ۴۱۷). ترجمه: ابن ظفر برای ما نقل کرد، از ابراهیم خواص می‌گفت: در بیابان شانزده راه را پیمودم. عجیب ترین چیزی که دیدم مردی بود که نه دست و نه پا داشت و همه بلاها بر او وارد شده بود...

۲-۳-۲. حبیب عجمی و نجات دادن حسن بصری^۷

وقتی «حجاج بن یوسف» قصد کرد «حسن بصری» که بگیرد و بکشد و عوانان به طلب وی فرستاد. «حسن» از پیش ایشان بگریخت و می‌رفت تا جایی پنهان شود. «حبیب عجمی» به در صومعه ایستاده بود. شیخ «حسن» را دید که می‌آمد، دلش از جای شده. چون فراز رسید، بر وی سلام کرد و گفت: ای امام مسلمانان، حال چیست؟ گفت: ندانی؟

واقعه چنین {و} چنین است. زود تو من را به جایی پنهان کن تا از من خبری نیابند. گفت: ای امام مسلمانان، تو را با خداوند خود چندانی ایمنی نیست که بخوانی تا ایشان را از تو باز دارد و تو را از ایشان نگاه دارد؟ زود در صومعه خواجه «حبیب» رفت و در نماز ایستاد. ساعتی بود، عوانان در رسیدند و حبیب را گفتند: «حسن بصری» را دیدی؟ گفت: دیدم. گفتند: کجا شد؟ گفت: در صومعه من است. در رفتند و چپ و راست نگاه می‌کردند، اثری ندیدند، بیرون آمدند، گفتند: مرد زاهد چرا دروغ می‌گویی؟ گفت: چه دروغ گفتم؟ گفتند: ما را گفتی در صومعه من است. گفت: من راست گفتم و هنوز در صومعه من است، و لیکن خدای عزّ و جلّ چشم شما کور گردانیده تا او {را} نبینید. دیگر باره در رفتند، نیافتند. بیرون آمدند جفا کنان گفتند: آنچه حجاج می‌کند، سزای شماسست و برفتند. زمانی بود، خواجه «حسن بصری» بیرون آمد و گفت: ای حبیب، شرط استادی و حق دوستی به جای آوردی و من را به جان در سپردی. گفت: ای شیخ، آن راست گفتن من است که من را و تو را هر دو رهانید که اگر دروغ گفتمی هر دو به هلاک شدیمی (پند پیران: ۹۵).

در منابع عربی پیش از پند پیران این حکایت نقل شده است: أنّ الحسن رحمه الله اختفى عند حبيب العجمي من الحجاج، فسعى به فدخل عليه الشرط، ففزع الحسن و ذهب لیتسور الحائط... (مکی، ۱۴۲۶: ۱/۲: ۱۱۳). حسن (بصری) خود را پیش حبیب عجمی از ترس حجاج مخفی کرد، پس بر علیه او سخن چینی کردند و نگهبانان بر او (حبیب) وارد شدند، پس حسن ترسید و رفت تا از دیوار بالا رود...

۲-۳-۳. مالک بن دینار

۲-۳-۳-۱. زهد مالک دینار^۸

«مالک بن دینار» در ریاضت نفس بدان درجه رسیده بود که سالها بر وی بگذشتی و هیچ شیرینی و ترشی نخوردی و هیچ نان خورش نخوردی و میوه تر و خشک نخوردی. هر شب به در دکانی فراز شدی، شکسته‌ای بدادی و دو قرص بستدی و روزه بدان بگشادی. گاه گاه چنان اتفاق افتادی که آن گرده‌ها هنوز گرم بودی و خوش خوردی. و اندر همه عمر وی، نان خورش وی آن بودی، که وقتی نالنده شده بود و از نالندگی بهتر شده بود و آرزوی گوشت در وی افتاد چنان که عادت بیماران باشد. یک روز و دو روز و ده روز بگذشت و صبر کرد تا کار از حد بگذشت و طاقتش طاق شد و به دکان روآسی شد و شکسته‌ای بداد و

گفت: یکی پاچه به من ده. روّاس یک پاچه ریخته به وی داد. بستند و در آستین نهاد و برفت. روّاس شاگرد از پی او بفرستاد و گفت: ببین که چه می‌کند. بعد از زمانی شاگرد باز آمد گریان و گفت: راست که از اینجا برفت، آن پاچه از آستین بیرون کرد و دو سه بار بپوید و در آستین نهاد و گفت: این بس بودت یا نه؟ گفت: بیش از این نرسدت. این بگفت و آن نان و پاچه از آستین بیرون کرد و به درویشی داد. آنکه گفت: يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ. إِرْجِعِي إِلَى رَبِّكَ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً. فَادْخُلِي فِي عِبَادِي. وَادْخُلِي جَنَّتِي. ای تن ضعیف، من رنجها بر تو می‌نهم و آرزو از تو باز می‌دارم تا نینداری که با تو دشمنی می‌کنم. از بهر آن می‌کنم تا تو را از آتش دوزخ برهانم که در دنیا هیچ چیز از تو عزیزتر بر من نیست. روزی چند صبر کن و من را یاری ده که زود بود که اندر نعمتی افتی که آن را زوال باشد(پند پیران: ۱۶-۱۷).

این حکایت در منابع عربی پس از پند پیران به این شکل نقل شده است: قال المنذر أبو يحيى: رأيت مالكا ومعه كراع من هذه الأكارع التي قد طبخت. قال: فهو يشمه ساعة بساعة. قال: ثم مر على شيخ مسكين على ظهر الطريق يتصدع، فقال: هاه يا شيخ؛ فناوله إياه... (ابن منظور، ۱۴۰۲: ۲۴ / ۲۸). منذر ابویحیی گفت: مالک را دیدم پاچه‌ای با خود داشت. پس آن را لحظه‌ای آنرا بپوید. سپس از کنار پیرمرد تهیدستی که لابه و گریه و زاری می‌کرد، گذشت و به او گفت ای پیرمرد این را بخور...

در مورد خویشتن داری مالک بن دینار و در مورد نخوردن چیزهای مورد علاقه او در منابع عربی پیش از پند پیران مطالب زیادی آمده است: وکان مالک بن دینار یطوف فی السوق فإذا رأى الشیء یشتهیه قال لنفسه اصبری فوالله ما أمنعک إلا من کرامتک علی(غزالی، بی تا: ۳ / ۶۷): ترجمه: مالک بن دینار در بازار می‌گشت، پس ناگهان چیزی که مورد علاقه‌اش بود را دید، پس به خود گفت: صبر کن، به خدا سوگند تنها برای بزرگیت تو را باز داشته‌ام.

در مورد خویشتن داری او در منابع پیش از پند پیران آمده است: إِنِّي اشْتَهَيْتُكَ مُنْذُ أَرْبَعِينَ سَنَةً فَغَلَبْتُكَ، أَفَأَرَدْتَ أَنْ تَغْلِبَنِي الْآنَ؟ اِرْفَعُهُ عَنِّي» ، وَأَبِي أَنْ يَأْكُلَهُ(ابن ابی دنیا، ۱۴۱۷: ۵۰): او (مالک دینار) گفت: چهل سال است که میل تو در دل داشتم، ولی بر آن

چیره شدم. تو خواستی بر من غلبه کنی؟ پس آنرا از من دور کن. پس از خوردن آن منصرف شد.

در مورد قناعت کردن او به نان خشک نیز در منابع پیش از پند پیران مطالبی ذکر شده است: قال مَالِكُ بْنُ دِينَارٍ " يَا هِشَامُ، إِنِّي أُعْطِيَ هَذَا الْبَقَالَ كُلَّ شَهْرٍ دِرْهَمًا وَدَانِقَيْنِ، فَأَخَذْتُ مِنْهُ كُلَّ شَهْرٍ سِتِّينَ رَغِيفًا... (ابن ابی دنیا، ۱۴۱۷: ۷۹): ترجمه: مالک بن دینار گفت: ای هشام، من هر ماه به این بقال یک درهم و دو دانق می‌دهم و از او هر ماه شصت نان می‌گیرم...

۲-۳-۳-۲. ترس مالک دینار از قیامت و مرگ او^۹

«مالک بن دینار» روزی جایی می‌رفت و به گورستانی گذر کرد. قومی را دید که مرده‌ای دفن می‌کردند. بیامد و نظاره می‌کرد و در گور، که مرد هدرش می‌نهادند، می‌نگرید و با خود می‌گفت: «مالک» فردا همچنین خواهی شد. این می‌گفت و می‌گریست تا چندان بگریست که بیهوش شد و از پای اندر افتاد و اندر آن گور افتاد، و او را بر آوردند و بر آن تخت، که مرده برش آورده بودند، نهادند و به خانه بردند. چون به هوش باز آمد، گفت: اگر نه آنستی که مردمان گفتندی: «مالک» دیوانه است، و کودکان از پس من بانگ کردند، پلاس سیاه در پوشیدمی و خاک در سر کردمی و در کوی‌ها می‌گردیدمی و بانگ می‌کردمی که: ای مسلمانان، بترسید از آتش و هر گه من را بینید، بر خدای عزو جل عاصی مشوید و از من عبرت گیرید و خدای عز و جل را بی‌فرمانی مکنید. پس چون بیمار شد، شاگردان را وصیت کرد و گفت: حق استادی من به جای آرید و چون بمیرم بر پیشانی من بنویسید که: این است «مالک بن دینار» گریخته از خدای تعالی. و آنکه که من را به گور خواهی برد من را بر جنازه منهدید، ریسمان در پای من بندید و من را به روی می‌کشید تا به کنار گور، چنان که بندگان گریخته را بر خداوند خویش برند. و چون قیامت باشد مرا سه جای طلب کنید: در عرصات بنگرید که روی من سپید باشد یا سیاه و دیگر آنجا که نامه‌ها پران می‌شود، بنگرید که نامه من به دست راست باشد یا به دست چپ و سه دیگر بدان وقت که اعمال مردمان در ترازو نهند، بنگرید که ترازوی من به نیکی گران آید یا به بدی. پس زار زار بر خویشتن بگریست و می‌گفت: کاشکی مادر من را نزادی تا این محنت و بلا پیش من نیامدی. راست که شب در آمد، حال بر وی بگشت و نفس به آخر آمد، بانگ از زمین و آسمان برآمد: الآن

نَجَا مَلِكُ مِنَ الْمَهَالِكِ وَ مِنَ الدَّعِي مِنَ الْمَسَالِكِ. یکی می‌گوید: چون این آواز شنیدم، برجستم و «مالک» را دیدم سر بر کرده و انگشت بر آورده و می‌گفت: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، و جان تسلیم کرد(پند پیران:۳۳).

این بخش با اندک تفاوت در منابع عربی پیش از پند پیران نقل شده است: وقال مالك بن دينار قد هممت إذا أنا مت أمرهم أن يقيدوني ويغلقوني ثم ينطلقوا بي إلى ربى كما ينطلق بالعبد الأبق إلى سيده (غزالی، بی‌تا: ۱۸۵ / ۳) و (ابن رجب، ۱۴۲۲: ۱ / ۲) ۶۵۰ و (خطیب بغدادی، ۱۴۲۰: ۱۰۱) و (ابن ابی دنیا، ۱۴۰۶: ۱۲۳ محاسبه...): ترجمه: مالک بن دینار گفت: تصمیم گرفته‌ام، وقتی بمیرم به آنها دستور دهم من را در غل و زنجیر کنند و سپس من را به سوی پروردگارم ببرند، همان‌طور که برد با طوق بر گردن به سوی سرورش می‌برند.

در کتاب محتضرین ابن ابی دنیا این‌گونه نقل شده است: مالک بن دینار: قَالَ: لَوْ لَأَنِّي أَخَافُ أَنْ يَكُونَ بَدْعَةً لَأَمَرْتُكُمْ إِذَا أَنَا مُتُّ فَشَدَّتْ يَدَيَّ بِشَرِيْطٍ... (ابن ابی دنیا، ۱۴۱۷: ۱۴۴): ترجمه: مالک دینار گفت: اگر ترس از ایجاد بدعت نبود، به شما دستور می‌دادم هرگاه مردم دستانم را با طناب ببندید...

در منابع عربی پیش از پند پیران آمده که گونه‌های مالک دینار به خاطر اشک زیاد سیاه شده است: کان مالک بن دینار یبکی حتی سودت الدموع خده، و يقول: لو ملکت البكاء لبکیت أيام حیاتی (ابن ابی دنیا، ۱۴۱۹: ۱۸۹): ترجمه: مالک دینار آنقدر گریه کرد تا اینکه اشک گونه‌هایش را سیاه کرد. و می‌گفت: اگر می‌توانستم تمام عمرم گریه می‌کردم.

در مورد خوف و ترس مالک دینار از قیامت در منابع عربی پیش از پند پیران آمده است: وحکی عن مالک بن دینار، أنه مشی خلف جنازة أخیه و هو یبکی، فقال: والله لا تقر لی عین حتی أعلم ما صرت إلیه، والله لا أعلمه ما دمت حیاً حتی أعلم أفی الجنة أنت أم فی النار... (مدائنی، ۱۴۲۴: ۸۴) و (سمرقندی، ۱۴۲۱: ۵۵۶) و در منابع عربی پس از پند پیران (ابن جزری، ۱۴۰۶: ۶۲) نیز به همین شکل آمده است. ترجمه: مالک دینار در تشیع جنازه برادرش راه می‌رفت و می‌گریست و می‌گفت: خدا چشمان من را شاد نگرداند که مگر اینکه سرانجامم را بدانم. به خدا تا زمانی که زنده‌ام نمی‌دانم تو در بهشتی یا جهنمی...

در این مورد در منابع عربی پیش از پند پیران نیز آمده است: حَدَّثَنَا الْمُنْذِرُ أَبُو يَحْيَى، قَالَ: سَمِعْتُ مَالِكَ بْنَ دِينَارٍ، يَقُولُ لِنَفْسِهِ «وَيُحَكِّ بَادِرِي قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكِ الْأَمْرُ» (ابن ابی دنیا، ۱۴۱۷: ۱۰۵-قصر...): منذر ابو یحیی گفت: از مالک دینار شنیدم که با خود می‌گفت: وای بر تو باد، قبل از آنکه امر (خدا) بیاید، بکوش.

قَالَ مَالِكُ بْنُ دِينَارٍ: «يَا لَيْتَنِي لَمْ أُخْلَقْ، فَإِذَا خُلِقْتُ مِثَّ صَغِيرًا، وَيَا لَيْتَنِي إِذْ لَمْ أُمَّتْ صَغِيرًا، عَمَّرْتُ حَتَّى أَعْمَلَ فِي خَلَاصِ نَفْسِي» (ابن ابی دنیا، ۱۴۱۸: ۵۱-المتمین): ترجمه: مالک دینار گفت: ای کاش به دنیا نمی‌آمدم، وقتی به دنیا آمدم در کودکی می‌مردم و اگر در کودکی نمردم تا زمانی عمر کنم که برای رهایی‌ام (از بار گناهان) کار و تلاش کنم.

پس از مرگ مالک بن دینار او را در خواب دیده‌اند که وارد بهشت شده است. در منابع پیش از پند پیران آمده است: حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرٍ... رَأَيْتُ لَيْلَةً مَاتَ مَالِكُ بْنُ دِينَارٍ كَأَنَّ مُنَادِيًا يُنَادِي أَلَا إِنَّ مَالِكَ بْنَ دِينَارٍ أَصْبَحَ مِنْ سُكَّانِ الْجَنَّةِ (ابن ابی دنیا، ۱۴۱۳: ۶۳-المنامات): ترجمه: ابوبکر... گفت: شبی که مالک مُرد در خواب دیدم کسی فریاد می‌زند همانا مالک دینار از اهالی بهشت شد.

۲-۳-۴. سفیان ثوری^{۱۰}

«سفیان ثوری» در حال جوانی پشت وی دو تا شده بود و گوژ شده، او را گفتند: ای امام مسلمانان، تو را وقت ضعیفی نیست که همزادان تو هنوز جوان هستند. چون است که تو بدین زودی ضعیف و دو تا شدی؟ هیچ جواب نداد و نگفت که سبب چیست تا روزی یکی از شاگردان وی او را الزام کرد. گفت: ای پسر، بدان که من را استادی بود سخت بزرگ و پارسا، و من از وی علم آموختمی. قضا او را مرگ فراز رسید و من بر بالین وی نشسته بودم. ناگاه چشم باز کرد و گفت: ای «سفیان»، می‌بینی که با من چه می‌کنند؟ اکنون پنجاه سال است تا خلق را به راه راست می‌خوانم و به درگاه وی دعوت می‌کنم. اکنون من را می‌گویند: رو، که ما را نشایی. «سفیان» گفت: از هول آن، آوازی از پشت من بیامد و پشت من بشکست. پس از آن می‌گریستی و روز و شب زاری می‌کردی تا وقت بودی که ترس خدای تعالی بر وی غالب شدی که چون به قضای حاجت نشستی به جای بول، خون آمدی. وقتی بیمار شد و بر جای بماند و کس ندانست که وی را چه بوده است. طبیبی بود ترسا، و بول وی پیش طبیب بردند. گفت: دلیل کیست؟ گفتند: این دلیل مردی است از علمای

مسلمانان که وی را پیش «سفیان ثوری» بردند و بر بالین «سفیان» بنشست و دست بر مجسه‌ی او نهاد و گفت: ندانستم که در میان مسلمانان مردمان چنین باشند. این مردی است که جگرش از بیم خدای تعالی پاره پاره شده است (پند پیران: ۳۱).

در منابع عربی پیش از پند پیران در مورد شدت ترس سفیان ثوری از روز قیامت مطالب زیادی نقل شده است. در اینجا بخشی از حکایت او در پند پیران اشاره دارد که خون ادرار می‌کرده است: کان سفیان إذا أخذ فی الفکره یبول الدم... (ابن ابی حاتم، ۱۲۷۱: ۸۹) و (ثعلبی، ۱۴۲۲: ۳ / ۲۳۱) و (اصفهانی، ۱۴۰۵: ۷ / ۲۳) و (میری، ۱۸۹۰: ۴۰) و در منابع پس از پند پیران (ابن جزری، ۱۴۰۶: ۲۱) و (ابن جوزی، ۱۴۰۵: ۵۰۰) و (قرطبی، ۱۴۲۵: ۴ / ۳۱۴) به این مسأله اشاره شده است. ترجمه: سفیان وقتی (به قیامت) فکر می‌کرد، خون بول می‌کرد...

ابن جوزی در کتاب صید الخاطر می‌گوید: أما کان سفیان الثوری یبکی الدم من الخوف (ابن جوزی، ۱۴۲۵: ۸۶). ترجمه: سفیان ثوری از ترس قیامت خون می‌گریست...

در بخش دیگری از حکایت پند پیران به معاینه طبیب از سفیان ثوری اشاره شده است که در منابع عربی پیش از پند پیران این‌گونه نقل شده است: وقیل مرض سفیان الثوری فعرض دلیله علی طبیب ذمی فقال هذا رجل قطع الخوف کبده ثم جاء وجس عروقه ثم قال ما علمت أن فی المله الحنیفیة مثله (غزالی، بی‌تا: ۴ / ۱۸۶) و با اندکی اختلاف (جرجانی، ۲۰۰۱: ۳۰۳): ترجمه: سفیان ثوری بیمار شد و دلیل بیماری‌اش را به طبیب گفتند. او گفت: این مردی است که جگرش پاره پاره شده و سپس او را معاینه کرد و گفت: نمی‌دانستم که در آیین حنیفی (اسلام) چنین شخصی هست.

۲-۳-۵. فتح موصلی پس از مرگ

«فتح موصلی» از پس مرگ وی را به خواب دیدند، گفتند: ای شیخ، باز گوی از حال خویش که خدا تعالی با تو چه کرد؟... ندا آمد که: ای بنده من، چهل سال بود که فریشتگان من روزنامه تو پیش من می‌آوردند و در این چهل سال یک گنه بر تو نوشته بودند (پند پیران: ۳۲).

این مطلب در منابع عربی پیش از پند پیران نقل شده است: فلما توفی رئی فی المنام، قیل له: ما فعل الله بک؟ قال: أوقفنی بین یدیه وقال: ما الذی أبکاک؟ فقلت: یا رب الخجاله

من ذنوبی فقال: وعزتی و جلالی، أمرت ملک الذنوب أن لا یکتب علیک أربعین سنه لبکائک من هیبتی! (قزوینی، بی تا: ۴۶۳) و در منابع پس از پند پیران (ابن جزری، ۱۴۰۶: ۶۰) نیز این گونه نقل شده است. ترجمه: وقتی که فتح موصلی فوت کرد در خواب او را دیدند و به او گفتند: خداوند با تو چه کرد؟ گفت: من را در برابر خود داشت و گفت: چه چیزی باعث گریه تو شد؟ گفتم: شرمنده‌ام از گناهانم. گفت: پس قسم به عزت و بزرگیم. به فرشتگان دستور دادم چهل سال بر تو ننویسد برای گریه تو.

روزی یکی از شاگردان وی در آمد و گفت: وی را دیدم بر مصلی نشسته و روی به دیوار کرده و هر دو دست بر روی گرفته و می‌گریست و از انگشتان وی آب می‌بارید. پیش رفتم و گفتم تا ببینم. چون نگاه کردم خون از چشم وی می‌بارید. گفتم: ای شیخ، به خدای تعالی که من را بگوی چرا خون می‌گریی. گفت: ای پسر، اگر نه آنستی که من را سوگند به خدای تعالی دادی و اگر نه نگفتمی که سالهاست تا گریستن من از آب در گذشته و به خون رسیده، و شب و روز می‌گیرم (پند پیران: ۳۲).

این بخش از حکایت پند پیران در مورد گریه زیاد فتح موصلی به صورت کامل در منابع عربی پیش از پند پیران نقل شده است: وَدَخَلَ بَعْضُ أَصْحَابِ فَتْحِ الْمُوصِلِيِّ عَلَيْهِ فَرَأَهُ يَبْكِي وَدُمُوعُهُ خَالَطَهَا صُفْرَةٌ، فَقَالَ: بَكَيتَ الدَّمَ؟ قَالَ: نَعَمْ... (ابن خمیس، ۱۴۲۷: ۱ / ۲۵۲) و (غزالی، بی تا: ۴ / ۴۰۹): ترجمه: یکی از یاران فتح موصلی بر او وارد شد، گس او را دید که گریه می‌کند و اشک‌هایش با زردی آمیخته شده بودند، پس گفت: تو خون گریستی؟ گفت: آری...

و با اندکی حذف و تغییر در دیگر منابع پس از پند پیران و در کتاب مدهش ابن جوزی نقل شده است. كَانَ فَتْحُ الْمُوصِلِيِّ يَبْكِي الدَّمُوعَ ثُمَّ يَبْكِي الدَّمَ فَقِيلَ لَهُ عَلَى مَاذَا بَكَيتَ الدَّمَ... (ابن جوزی، ۱۴۰۵: ۲۳۵): ترجمه: فتح موصلی گریه می‌کرد تا جایی که دیگر خون گریست و به او گفتند: برای چه گریه می‌کنی؟...

۲-۳-۶. شیبان راعی

«سفیان ثوری» و «شیبان الراعی» گویند هر دو با یکدیگر می‌رفتند و اندر بیابان شد. ناگاه شیری برخاست. سفیان گفت: چه بینی که دشمنی پیش آمد و با ما هیچ سلاحی نیست، ناچار ما را هلاک کند. شیبان گفت: ای امام مسلمانان، مترس که او بنده آن کس

است که ما بنده او هستیم. پس فراز رفت و گوش شیر بگرفت می‌مالید و شیر دنب می‌جنبانید و روی پیش وی در زمین می‌مالید. «سفیان» متحیر بماند، گفت: ای شبیان، این چیست؟ شبیان گفت: اگر نه از بهر شهرگی بودی و از بیم زبان خلق، بدان خدای که جز وی خدا نیست، که زاد و رخت خود بر پشت این شیر نهادمی تا به مکه (پند پیران: ۹۲). این حکایت بی کم و کاست در منابع عربی پیش از پند پیران نقل شده است: قَالَ سُفْيَانُ الثَّوْرِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ: خَرَجْتُ حَاجًّا أَنَا وَشَيْبَانُ الرَّاعِي فَلَمَّا صِرْنَا بِبَعْضِ الطَّرِيقِ إِذَا نَحْنُ بِأَسَدٍ قَدْ غَارَضَنَا، فَقُلْتُ لِشَيْبَانَ: أَمَا تَرَى هَذَا السَّبْعِ... (اصفهانی، بی‌تا: ۱۰۱۵) و (کلایبی، ۲۰۰۴: ۴۱) و (قشیری، بی‌تا: ۲ / ۵۴۲) و (تستری، ۱۴۲۳: ۱۴۲): ترجمه: سفیان ثوری گفت: من و شبیان راعی به حج رفتیم، در یکی از راه‌ها بر سر راهمان ظاهر شد و من به شبیان گفتم: این حیوان درنده را چه می‌بینی؟...

۲-۳-۷. ریاح بن عمرو قیسی

حکایت «مالک بن ضیغم» گوید که: عادت پدر من آن بود که شبها پیوسته بیدار بودی و به روزه داشتی و به شب نخفتی و چون نماز دیگر بکردی سر بر بالین نهادی تا آنگاه که آفتاب فرو شدی، آن مقدار بخفتی. روزی نماز دیگر بکرد و بخفت. «ریاح القیسی» بیامد و پدرم را طلب کرد. گفتم: خفته است. گفت: این وقت، چه وقت خواب است؟ این بگفت و بازگشت. من یکی از پی وی فرستادم، گفتم: مرو تا پدرم بیدار شود. آنکس که از پیش بفرستادم، باز نیامد تا آنگاه که آفتاب فرو شد. می‌آمد و می‌گریست. گفتم: ای سبحان الله، کجا شدی و گفتی او را که: مرو تا بیدار شود؟ گفت: وی کجا بدین می‌پردازد؟ چون از اینجا بازگشت به گورستانی در رفت و بر اثر وی در رفتم و او را دیدم با خود خصومت می‌کرد که چرا می‌گفتی که چه وقت خواب است و چرا می‌گویی چیزی که نانی و چیزی چرا پرسی که تو را به کار نیاید؟ این چه بی ادبی است که می‌کنی؟ و با خدای نذر کرد که تا یک سال بر نیاید، نگذارم که چشم من در خواب شود، نه در روز و نه در شب، تا نفس من ادب گیرد و سخن بیهوده نگوید. هم بدین گونه می‌گفت و می‌گریست و دست بر سر و روی خود می‌زد. هر چند کوشیدم به هیچ گونه التفات بر من نکرد و به من نپرداخت. چنان بگذاشتمش و خود بیامدم (پند پیران: ۳۸-۳۹).

این حکایت در منابع عربی پیش از پند پیران نقل شده است: مالک بن ضیغم قال: جاء رياح القیسی یسال عن ابي بعد العصر فقلنا هو نائم. فقال: انوم فی هذه الساعة؟ اهذا وقت نوم؟ ثم ولی منصرفاً. فأتبعناه رسولاً... (غزالی، بی تا: ۴/۴۰۶) و (اصفهانی، ۱۴۰۵: ۴/۱۹۲): ترجمه: مالک بن ضیغم گفت: ریاح قیسی آمد و بعد از عصر پرسید: پدرم کجاست. گفتم: او خوابیده است. او گفت: خواب در این ساعت؟ آیا این وقت خواب است؟ و سپس رفت و ما کسی را دنبالش فرستادیم...

نتیجه

۲۲ حکایت از حکایات پند پیران در منابع عربی و ایرانی پیش از پند پیران و پس از آن عیناً یا با تغییر و حذف نقل شده است. این حکایات مربوط به زاهدان مشهور قرن اول و دوم هجری است. این حکایات مربوط به سه گروه از زاهدان است بخش اول گروهی از صحابه که پیامبر را درک کرده‌اند و بخش دوم شماری از تابعین که صحابه را دیده و از ایشان روایاتی نقل کرده‌اند و بخش سوم گروهی از صوفیان و عارفانی است که پیشگامان تصوف به شمار می‌روند. مواردی از این حکایات در برخی از منابع به اشخاص دیگر نسبت داده شده‌اند. همچنین برخی از این حکایات متشکل از چند حکایت کوتاه هستند که در منابع دیگر به شکل جداگانه نقل شده‌اند، ولی در کتاب پند پیران در قالب یک حکایت نقل شده‌اند. این مسأله نشانگر این است که برخی از حکایات این کتاب مولود قریحه نویسنده آن نبوده و از منابع عربی پیش از کتاب پند پیران اخذ شده‌اند.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- در منابع فارسی نیز این حکایت نقل شده است: سلمان ماهی پنج هزار درهم حقوق دریافت می‌کرد، هنگامی که حقوق او را می‌دادند آنرا بین مستحقان تقسیم می‌کرد و از راه کاری که داشت زندگی می‌نمود. او حصیر بافی می‌کرد (ثقفی، ۱۳۷۲: ۴۳۳).
- ۲- در منابع فارسی پیش از پند پیران (کیمیای سعادت) آمده است: کسی نزدیک سلمان شد، پاره‌ای از نان جو و نمک پیش آورد، گفت: اگر سعتر بودی با این نمک، به بودی. سلمان چیزی نداشت، مطهره به سعتر گرو کرد (غزالی، ۱۳۸۷: ۱/۲۹۳).
- ۳- در پند پیران «مرسون بن الاجوع» آمده است، ولی در همه منابع عربی «مسروق بن الاجدع» نقل شده است.

۴- در کیمیای سعادت نیز آمده است که وهیب بن الورد هیچ چیز نخوردی که ندانستی از کجاست (غزالی، ۱۳۸۷: ۱/ ۳۶۸).

۵- این حکایت در تذکره بی‌کم و کاست نقل شده است (عطار، ۱۳۸۰: ۱/ ۶۰۱).

۶- در کیمیای سعادت آمده است ابراهیم خواص گوید: اندر کوه لکام، انار بسیار دیدم... (غزالی، ۱۳۸۷: ۲/ ۲۱).

۷- در کشف المحجوب آمده، حسن بصری از حجاج بگریخت به صومعه حبیب اندر شد... (هجویری، ۱۳۷۶: ۱۰۷). در تذکره آمده: نقل است که حسن از حجاج بگریخت... (عطار، ۱۳۸۰: ۶۳).

۸- این حکایت در تذکره نیز نقل شده است. نک (عطار، ۱۳۸۰: ۵۳).

۹- حکایت ترس و گریه زیاد مالک بن دینار در مصیبت نامه عطار نیز نقل شده است:

مالک دینار شب بیدار بود روز نیز از سوز دل در کار بود
(عطار، ۱۳۸۳: ۳۳۲)

۱۰- حکایت سفیان ثوری در تذکره با اندکی تفاوت نقل شده است (عطار، ۱۳۸۰: ۲۲۴).

در الهی نامه عطار نیز حکایت سفیان ثوری نقل شده است:

مگر سفیان ثوری چون جوان بود ز کوژی قامت او چون کمان بود

(عطار، ۱۳۸۷: ۳۳۲)

۱۱- نیز به همین شکل نقل شده است. این حکایت عیناً در کیمیای سعادت نقل شده

است (غزالی، ۱۳۸۷: ۲/ ۴۹۵).

كتابنامه

- الآبى، أبو سعد منصور بن الحسين. ١٤٢٤. *نثر الدر فى المحاضرات*، ج٤. المحقق خالد عبد الغنى محفوظ. الطبعة الأولى، بيروت: دار الكتب العلمية.
- ابن ابى حاتم، عبد الرحمن بن محمد بن إدريس بن المنذر. ١٢٧١. *الجرح و التعديل*. الطبعة الأولى، حيدر آباد دكن، الهند، بيروت: طبعة مجلس دائرة المعارف العثمانية، دار إحياء التراث العربى.
- ، ----- . ١٤٢٧. *العلل*، ج٧. تحقيق فريق من الباحثين بإشراف و عناية سعد بن عبد الله الحميد و خالد بن عبد الرحمن الجريسي. الطبعة الأولى. مطابع الحميضى.
- ابن أبى الحديد المدائنى، أبو حامد عز الدين بن هبة الله بن محمد بن محمد بن. ١٤١٨. *شرح نهج البلاغة*، ج٢٠. تحقيق محمد عبد الكريم النمري. الطبعة الأولى. بيروت: دار الكتب العلمية.
- ابن أبى الدنيا، أبو بكر عبد الله. ١٤١٣. *الأولياء*. تحقيق ابوهاجر محمد السعيد بن بسيوى زغلول. الطبعة الأولى. بيروت: مؤسسة الكتب الثقافية.
- ، ----- . بدون التاريخ. *التهجد و قيام الليل*. حققه و علق عليه مسعد عبد الحميد محمد السعدنى. القاهرة: مكتبة القرآن.
- ، ----- . ١٤٠٦. *الثبات عند الممات*. الطبعة الأولى. بيروت: مؤسسة الكتب الثقافية.
- ، ----- . ١٤١٧. *الجوع*. تحقيق محمد خير رمضان يوسف. الطبعة الأولى. بيروت: دار ابن حزم.
- ، ----- . ١٤١٩. *الرقه والبكاء*. تحقيق محمد خير رمضان يوسف. الطبعة الثالثة. بيروت: دار ابن حزم.
- ، ----- . ١٤١٠. *الصمت و آداب اللسان*. المحقق أبو إسحاق الحوينى. الطبعة الأولى. بيروت: دار الكتاب العربى.
- ، ----- . ١٤١٧. *قصر الأمل*. المحقق محمد خير رمضان يوسف. الطبعة الثانية. بيروت: دار ابن حزم.

- ، -----، ١٤١٨. / *لمتمنين*. المحقق محمد خير رمضان يوسف. الطبعة الأولى. بيروت: دار ابن حزم.
- ، -----، ١٤٠٦. *محاسبة النفس لابن أبي الدنيا*. تحقيق المسعصم بالله أبي هريرة مصطفى بن علي بن عوض، الطبعة الأولى. بيروت: دار الكتب العلمية.
- ، -----، ١٤١٧. *المحتضرين*. المحقق محمد خير رمضان يوسف. الطبعة الأولى. بيروت: دار ابن حزم.
- ، -----، ١٤١٣. *المناجات*. المحقق عبد القادر أحمد عطا. الطبعة الأولى. بيروت: مؤسسة الكتب الثقافية.
- ابن أبي شيبة، أبو بكر عبد الله بن محمد. ١٤٠٩. *المصنف في الأحاديث والآثار*، ج ٧. تحقيق كمال يوسف الحوت. الطبعة الأولى. الرياض: مكتبة الرشد.
- ابن أبي يعلى، ابوالحسين محمد بن محمد. بدون التاريخ. *طبقات الحنابلة*، ج ٢. المحقق: محمد حامد الفقى. بيروت: دار المعرفة.
- أبي خيثمة، أبو بكر أحمد بن. ١٤٢٧. *التاريخ الكبير المعروف بتاريخ ابن أبي خيثمة*، ج ٤. المحقق صلاح بن فتحى هلال. الطبعة الأولى. القاهرة: الفاروق الحديثة للطباعة والنشر.
- ابن بطلال، أبو الحسن علي بن خلف بن عبد الملك. ١٤٢٣. *شرح صحيح البخارى*، ج ١٠. الطبعة الثانية. تحقيق أبو تميم ياسر بن إبراهيم. مكتبة الرشد.
- ابن الجوزى، جمال الدين أبو الفرج. ١٩٩٧. *تلقيح فهوم أهل الأثر فى عيون التاريخ والسير*. الطبعة الأولى. بيروت: شركة دار الأرقم بن أبي الأرقم.
- ، -----، ١٤٢٥. *صيد الخاطر*. بعناية حسن المساحى سويدان. الطبعة الأولى. دمشق: دار القلم.
- ، -----، ١٤١٥. *مثير الغرام الساكن إلى أشرف الأماكن*. قدم له وحققه و فهرسه مصطفى محمد حسين الذهبى. الطبعة الأولى. القاهرة: دار الحديث.
- ، -----، ١٤٠٥. / *المدهش*. المحقق مروان قبانى. الطبعة الثانية. بيروت: دار الكتب العلمية.

_____ مأخذ شناسى حكايات زاهدان و صوفيان قرن اول و دوم هجرى (٩٧-٥٩) ٩١

ابن حبيب النيسابورى، أبو القاسم الحسن بن محمد. ١٤٠٥. *عقلاء المجانين*. تحقيق خادم السنة المطهرة أبو هاجر محمد السعيد بن بسيونى زغلول. الطبعة الأولى. بيروت: دار الكتب العلمية.

ابن الخراط، عبد الحق بن عبد الرحمن بن عبد الله بن الحسين بن سعيد إبراهيم. ١٤٠٦. *العاقبة فى ذكر الموت*. المحقق خضر محمد خضر. الطبعة الأولى. الكويت: مكتبة دار الأقصى.

ابن خلکان، محمد بن إبراهيم بن أبى بكر. ١٩٠٠. *وفيات الأعيان وأنباء أبناء الزمان، ج ٧*. المحقق إحسان عباس. بيروت: دار صادر.

ابن خميس، الحسين بن نصر. ١٤٢٧. *مناقب الأبرار و محاسن الأخيار، ج ٢*. تحقيق محمد أديب الجادر. الطبعة الأولى. الإمارات: مركز زايد للتراث و التاريخ.

ابن رجب، زين الدين عبد الرحمن بن أحمد. ١٤٢٦. *أهوال القبور*. المحقق عاطف صابر شاهين. الطبعة الأولى. المنصورة: دار الغد الجديد.

-----، -----، ١٤٠٩. *التخويف من النار والتعريف بحال دار البوار*. المحقق بشير محمد عيون. الطبعة الثانية. الطائف. دمشق: مكتبة المؤيد. دار البيان.

-----، -----، ١٤٠٨. *جامع العلوم والحكم*. الطبعة الأولى. بيروت: دار المعرفة.

-----، -----، ١٤٢٢. *روائع التفسير (الجامع لتفسير الإمام ابن رجب الحنبلى)*،

ج ٢. جمع وترتيب أبى معاذ طارق بن عوض الله بن محمد. السعودية: دار العاصمة.

ابن زجرى، شمس الدين أبو الخير. ١٤٠٦. *الزهر الفائح فى ذكر من تنزه عن الذنوب والقبائح*. المحقق محمد عبد القادر عطا، الطبعة الأولى. بيروت: دار الكتب العلمية.

ابن زنجويه، أبو أحمد حميد بن مخلد بن قتيبة بن عبد الله الخرساني. ١٤٠٦. *الأموال*. تحقيق شاکر ذيب فياض. الطبعة الأولى. السعودية: مركز الملك فيصل للبحوث والدراسات الإسلامية.

ابن سعد، أبو عبد الله محمد بن سعد بن منيع. ١٤١٠. *الطبقات الكبرى، ج ٨*. الطبعة الأولى. بيروت: دار الكتب العلمية.

- ، -----، ١٤١٤. *الجزء المتمم لطبقات ابن سعد الطبقة الخامسة في من قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم. وهم أحداث الأسنان* ج ٢. تحقيق محمد بن شامل السلمى. الطبعة الأولى، الطائف: مكتبة الصديق.
- ابن قيم، محمد بن أبى بكر بن أيوب بن سعد شمس الدين. بدون التاريخ. *الروح فى الكلام على أرواح الأموات والأحياء بالدلائل من الكتاب والسنة*. بيروت: دار الكتب العلمية.
- ابن المبارك، أبو عبد الرحمن عبد الله. بدون التاريخ. *الزهد والرقائق*. المحقق حبيب الرحمن الأعظمى. بيروت: دار الكتب العلمية.
- ابن منظور، جمال الدين ابوالفضل محمد بن مكرم بن على. ١٤٠٢. *مختصر تاريخ دمشق*، ج ٢٩. المحقق روحية النحاس. رياض عبد الحميد مراد. محمد مطيع. الطبعة الأولى. دمشق: دار الفكر للطباعة والتوزيع والنشر.
- أبو السرى، هناد بن السرى بن مصعب. ١٤٠٦. *الزهد*، ج ٢. المحقق عبد الرحمن عبد الجبار الفريوائى. الطبعة الأولى. الكويت: دار الخلفاء للكتاب الإسلامى.
- الأزدى الميورقى، محمد بن فتوح بن عبد الله بن فتوح بن حميد. ١٤٢٣. *الجمع بين الصحيحين البخارى ومسلم*، ج ٢×٤. المحقق على حسين البواب. الطبعة الثانية. بيروت: دار ابن حزم.
- الإسفرائينى، طاهر بن محمد. ١٩٨٣. *التبصير فى الدين وتمييز الفرقة الناجية عن الفرق الهالكين*. تحقيق كمال يوسف الحوت. الطبعة الأولى. بيروت: عالم الكتب.
- الإصبهانى، إسماعيل بن محمد بن الفضل بن على الملقب بقوام السنة. ١٤١٤. *الترغيب والترهيب*، ج ٣. المحقق أيمن بن صالح بن شعبان. الطبعة الأولى. القاهرة: دار الحديث.
- ، -----، بدون التاريخ. *سير السلف الصالحين*. تحقيق كرم بن حلمى بن فرحات بن أحمد. الرياض: دار الراهية للنشر والتوزيع.
- الأصبهانى، ابونعيم. ١٤٠٥. *حلية الاولياء و طبقات الأصفياء*، ج ١٠. الطبعة الاولى. بيروت: دار الكتاب العربى.
- ، -----، ١٤١٩. *معرفة الصحابة*، ج ٧. تحقيق عادل بن يوسف العزازى. الطبعة الأولى. الرياض: دار الوطن للنشر.

_____ مأخذ شناسى حكايات زاهدان و صوفيان قرن اول و دوم هجرى (٩٧-٥٩) ٩٣

البغدادى، عبد القاهر بن طاهر بن محمد . ١٩٧٧. *الفرق بين الفرق وبيان الفرقة الناجية*. الطبعة الثانية. بيروت: دار الآفاق الجديدة.

البغوى، أبو محمد الحسين بن مسعود بن محمد بن الفراء. ١٤٠٣. *شرح السنة*، ج ١٥. تحقيق شعيب الأرنؤوط. محمد زهير الشاويش. الطبعة الثانية. دمشق. بيروت: المكتب الإسلامى.

البَلَدُورى، أحمد بن يحيى بن جابر بن داود. ١٤١٧. *جمل من أنساب الأشراف*، ج ١٣. تحقيق سهيل زكار ورياض الزركلى. الطبعة الأولى. بيروت: دار الفكر.

البيهقى، أحمد بن الحسين بن على ابوبكر. ١٤٠٨. *دلائل النبوة ومعرفة أحوال صاحب الشريعة*، ج ٧. المحقق عبد المعطى قلجى. بيروت. القاهرة: دار الكتب العلمية. دار الريان للتراث.

-----، ----- . ١٩٩٦. *الزهد الكبير*. المحقق عامر أحمد حيدر. بيروت: مؤسسة الكتب الثقافية.

-----، ----- . ١٤٢٣. *شعب الايمان*، ج ١٣. حققه وراجع نصوصه وخرج أحاديثه عبد

العلى عبد الحميد حامد. أشرف على تحقيقه وتخريره أحاديثه مختار أحمد الندوى. الطبعة الأولى. مكتبة الرشد للنشر والتوزيع بالرياض بالتعاون مع الدار السلفية ببومباى بالهند.

التستري، أبو محمد سهل بن عبد الله بن يونس بن رفيع. ١٤٢٣. *تفسير التستري*. جمعها أبو بكر محمد البلدى، المحقق محمد باسل عيون السود. بيروت: دار الكتب العلمية، منشورات محمد على بيضون. دارالكتب العلمية.

التوحيدى، أبو حيان على بن محمد بن العباس. ١٤١٩. *البصائر و الذخائر*، ج ٩. تحقيق و داد القاضى. الطبعة الرابعة. بيروت: دار صادر.

الثعلبى، أبو إسحاق أحمد بن محمد بن إبراهيم. ١٤٢٢. *الكشف والبيان*، ج ١٠. تحقيق الإمام أبى محمد بن عاشور. مراجعة وتدقيق نظير الساعدى. الطبعة الأولى. بيروت: دار إحياء التراث العربى.

الجاحظ، عمرو بن بحر. ١٤٢٣. *البيان و التبیین*، ج ٣. بيروت: دار و مكتبة الهلال.

الجرجاني، الإمام الموفق بالله الحسين بن إسماعيل. ٢٠٠١. *الاعتبار وسلوة العارفين*. المحقق عبد السلام بن عباس الوجيه. الطبعة الأولى. مؤسسة الإمام زيد بن على (ع) الثقافية.

- الجرجانی، أبو أحمد بن عدی. ۱۴۱۸. *الکامل فی ضعف الرجال*. تحقیق عادل أحمد عبد الموجود. علی محمد معوض شارک فی تحقیقه عبد الفتاح أبو سنه. الطبعة الأولى. بیروت: دار الکتب العلمیة.
- الجرجانی، أبو بکر عبد القاهر. ۱۴۲۹. *درج الدرر فی تفسیر الآیة والسور*، ج ۴. دراسة وتحقیق (الفاتحة والبقرة) ولید بن أحمد بن صالح الحسین. (و شارکه فی بقیة الأجزاء) إیاد عبد اللطیف القیسی. الطبعة الأولى. بریطانیا: مجلة الحکمة.
- حاکم نیشابوری. بدون التاريخ. *المستدرک علی الصحیحین*. بیروت: دارالمعرفة.
- حلبی، علی اصغر. ۱۳۸۳. *جلوه های عرفان، چهره های عارفان*. چاپ اول. تهران: قطره.
- الحنانی، ابوالقاسم الحسین بن محمد بن ابراهیم. ۱۴۲۸. *الحنائیات (فوائد أبي القاسم الحنائی)*، ج ۲. تخریج النخشی. المحقق خالد رزق محمد جبر أبو النجا. الطبعة الأولى. أضواء السلف.
- الخرکوشی، عبد الملك بن محمد بن إبراهیم. ۱۴۲۴. *شرف المصطفی*، ج ۶. الطبعة الأولى. مکه: دار البشائر الإسلامیة.
- لخطیب البغدادی، أبو بکر أحمد بن علی. ۱۴۱۷. *تاریخ بغداد و ذیولہ*، ج ۲۴. دراسة وتحقیق مصطفی عبد القادر عطا. الطبعة الأولى. بیروت: دار الکتب العلمیة.
- ، -----، ۱۴۲۰. *المنتخب من کتاب الزهد والرقائق*. المحقق عامر حسن صبری. الطبعة الأولى. بیروت: دار البشائر الإسلامیة.
- خلف سلامة، محمد. بدون التاريخ. *المورد العذب المعین من آثار اعلام التابعین*. مصدر الكتاب: موقع الوراق. الكتاب مرقم آلیا غیر موافق للمطبوع.
- الدولابی، أبو بشر محمد بن أحمد بن حماد بن سعید بن مسلم. ۱۴۲۱. *الکنی والأسماء*، ج ۳. المحقق أبو قتیبة نظر محمد الفاریابی. الطبعة الأولى. بیروت: دار ابن حزم.
- الدیلمی، (الملقب بالکیا)، أبو شجاع شیرویه بن شهردار بن شیرویه. ۱۴۰۶. *الفردوس بمأثور الخطاب*، ج ۵. تحقیق السعید بن بسیونی زغلول. بیروت: دار الکتب العلمیة.
- الذهبی، محمد بن أحمد بن عثمان. ۱۴۱۹. *تذکره الحفاظ*، ج ۴. الطبعة الأولى. بیروت: دار الکتب العلمیة.

_____ مأخذ شناسی حکایات زاهدان و صوفیان قرن اول و دوم هجری (۹۷-۵۹) ۹۵

-----، ----- . ۱۴۰۵. *سیر أعلام النبلاء، ج ۲۵*. المحقق مجموعة من المحققين بإشراف الشيخ شعيب الأرناؤوط. الطبعة الثالثة. مؤسسة الرسالة.

-----، ----- . ۱۴۱۳. *الكاشف في معرفة من له رواية في الكتب الستة*. المحقق محمد عوامه أحمد محمد نمر الخطيب. الطبعة الأولى. جدة: دار القبلة للثقافة الإسلامية. مؤسسة علوم القرآن.

زرین کوب، عبدالحسین. ۱۳۸۹. *ارزش میراث صوفیه*. چاپ چهاردهم. تهران: امیرکبیر. الزمخشري، جار الله. ۱۴۱. *ربيع الأبرار ونصوص الأخيار، ج ۵*. الطبعة الأولى. بيروت: مؤسسة الأعلمی.

الزهري، عبيد الله بن عبد الرحمن بن محمد بن عبيد الله بن سعد. ۱۴۱۸. *حديث الزهري*. دراسه و تحقيق حسن بن محمد بن علي شبالة البلوط. الطبعة الأولى. الرياض: أضواء السلف.

السمرقندی، أبو الليث نصر بن محمد بن أحمد بن إبراهيم. ۱۴۲۱. *تنبيه الغافلين بأحاديث سيد الأنبياء والمرسلين*. حققه و علق عليه يوسف علي بدوي. الطبعة الثالثة. دمشق - بيروت: دار ابن كثير.

السيوطي، عبد الرحمن بن أبي بكر جلال الدين. ۱۴۱۷. *اللاكيء المصنوعة في الأحاديث الموضوعه، ج ۲*. المحقق أبو عبد الرحمن صلاح بن محمد بن عويضة. الطبعة الأولى. بيروت: دار الكتب العلمية.

الشعراني، عبد الوهاب بن أحمد بن علي. ۱۳۱۵. *الطبقات الكبرى = لوائح الأنوار في طبقات الأخيار، ج ۲*. مصر: مكتبة محمد المليجي الكتبي و أخيه.

الشيباني، أبو عبد الله أحمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن أسد. ۱۴۲۰. *الزهد*. وضع حواشيه محمد عبد السلام شاهين. الطبعة الأولى. بيروت: دار الكتب العلمية.

الصفدي، صلاح الدين خليل بن أيبك بن عبد الله. ۱۴۲۰. *الوافي بالوفيات، ج ۲۹*. المحقق أحمد الأرناؤوط وتركي مصطفى. بيروت: دار إحياء التراث.

الصفوري، عبد الرحمن بن عبد السلام. ۱۲۸۳. *نزهة المجالس ومنتخب النفائس، ج ۲*. مصر: المطبعة الكاستلية.

- الطبری، محمد بن جریر بن یزید بن کثیر بن غالب. ۱۳۸۷. *تاریخ الطبری = تاریخ الرسل والملوک، وصله تاریخ الطبری، ج ۱۱*. الطبعة الثانية. بیروت: دار التراث.
- العجلی، أبو الحسن أحمد بن عبد الله بن صالح. ۱۴۰۵. *تاریخ الثقافات*. الطبعة الأولى. دار الباز.
- عطار، فرید الدین. ۱۳۸۷. *الهی نامه*. مقدمه و تصحیح و تعلیق محمدرضا شفیعی کدکنی. چاپ سوم. تهران: سخن.
- ، -----، ۱۳۸۰. *تذکره الاولیاء*. بررسی، تصحیح متن، تویحات و فهرس محمد استعلامی. چاپ دوازدهم. تهران: زوار.
- ، -----، ۱۳۸۳. *مصیبت نامه*. تصحیح و مقدمه. تیمور برهان لیمودهی. چاپ اول. چاپ احمدی.
- لمکی، أبو جعفر محمد بن عمرو بن موسی بن حماد. ۱۴۰۴. *الضعفاء الکبیر، ج ۴*. المحقق عبد المعطی أمین قلجی. الطبعة الأولى. بیروت: دار الکتب العلمیة.
- العمرانی الیمن، أبو الحسین یحیی بن أبی الخیر بن سالم. ۱۴۱۹. *الانتصار فی الرد علی المعتزلة القدریة الأشرار، ج ۳*. المحقق سعود بن عبد العزیز الخلف. الرياض: أضواء السلف. عمید زنجانی، عباسعلی. ۱۳۶۷. *تحقیق و بررسی در تاریخ تصوف*. چاپ دوم. دار الکتب الاسلامیة.
- الغزالی، أبو حامد محمد بن محمد. بدون التاریخ. *إحیاء علوم الدین، ج ۴*. بیروت: دار المعرفة.
- ، -----، ۱۳۸۷. *کیمیای سعادت، ج ۲*. به کوشش حسین خدیوچم. چاپ چهاردهم. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ، -----، ۱۴۰۹. *منهاج العابدین إلی جنه رب العالمین*. التحقیق محمود مصطفی حلاوی. الطبعة الأولى. بیروت: مؤسسه الرسالة.
- الفارسی الفسوی، یعقوب بن سفیان بن جوان. ۱۴۰۱. *المعرفة والتاریخ، ج ۳*. المحقق أكرم ضیاء العمری. الطبعة الثانية. بیروت: مؤسسه الرسالة.

_____ مأخذ شناسی حکایات زاهدان و صوفیان قرن اول و دوم هجری (۹۷-۵۹) ۹۷

القرطبي، أبو عبد الله محمد بن أحمد بن أبي بكر بن فرح. ۱۴۲۵. *التذكرة بأحوال الموتى وأمور الآخرة*. تحقيق و دراسة الصادق بن محمد بن إبراهيم. الطبعة الأولى. الرياض: مكتبة دار المنهاج للنشر والتوزيع.

-----، ----- ۱۴۲۳. *الجامع لأحكام القرآن*. هشام سمير البخارى. الرياض: دار عالم الكتب.

القزوينى، زكريا بن محمد بن محمود. بدون التاريخ. *آثار البلاد وأخبار العباد*. بيروت: دار صادر.

-----، ----- ۱۴۰۸. *التدوين فى أخبار قزوين، ج ۴*. المحقق عزيز الله العطاردى. دار الكتب العلمية.

القشيري، عبد الكريم بن هوازن بن عبد الملك. بدون التاريخ. *الرسالة القشيرية، ج ۲*. تحقيق عبد الحليم محمود. محمود بن الشريف. القاهرة: دار المعارف.

الكلابى، عبد الوهاب بن الحسن بن الوليد. ۲۰۰۴. *أحاديث أبي الحسين الكلابى*. الطبعة الأولى. مخطوط نُشر فى برنامج جوامع الكلم.

الكنانى، نور الدين، على بن محمد بن على بن عبد الرحمن ابن عراق. ۱۳۹۹. *تنزيه الشريعة المرفوعة عن الأخبار الشنيعة الموضوعه، ج ۲*. المحقق عبد الوهاب عبد اللطيف، عبد الله محمد الصديق الغمارى، الطبعة الأولى، بيروت، دار الكتب العلمية.

اللالكائى، أبو القاسم هبة الله بن الحسن بن منصور. ۱۴۲۳. *كرامات الأولياء*. تحقيق أحمد بن سعد بن حمدان الغامدى. الطبعة الثامنة. دار طيبة. السعودية.

مروزي سمعانى، أبو المظفر، منصور بن محمد بن عبد الجبار. ۱۴۱۸. *تفسير القرآن*. المحقق ياسر بن إبراهيم وغنيم بن عباس بن غنيم. الطبعة الأولى. الرياض: دار الوطن.

المدائنى، غلى بن محمد بن عبدالله. ۱۴۲۴. *التعازى*. المحقق إبراهيم صالح. الطبعة الأولى. دار البشائر.

المروزي، أبو عبد الله محمد بن نصر بن الحجاج. ۱۴۰۶. *تعظيم قدر الصلاة، ج ۲*. عبد الرحمن عبد الجبار الفريوائى. الطبعة الأولى. المدينة: مكتبة الدار.

المزى، يوسف بن عبد الرحمن بن يوسف، أبو الحجاج، جمال الدين ابن الزكى. ١٤٠٠. *تهذيب الكمال فى أسماء الرجال، ج ٣٥*. المحقق بشار عواد معروف. بيروت: مؤسسة الرسالة.

المكى، محمد بن على بن عطية الحارثى، أبو طالب. ١٤٢٦. *قوت القلوب فى معاملة المحبوب ووصف طريق المرید إلى مقام التوحيد، ٢*. المحقق عاصم إبراهيم الكيالى. بيروت: دار الكتب العلمية.

الميرى، عثمان بن يحيى بن عبد الوهاب. ١٨٩٠. *مختصر رونق المجالس*. يليه كتاب الياقوتة لأبى افرج الجوزى. بهامشه ملتقط الحكايات لابن الجوزى. الدار اليمينية للنشر و التوزيع.

النوى، أبو زكريا محيى الدين يحيى بن شرف. بدون التاريخ. *تهذيب الأسماء واللغات، ج ٤*. عنيت بنشره و تصحيحه والتعليق عليه و مقابلة أصوله: شركة العلماء بمساعدة إدارة الطباعة المنيرية. بيروت: دار الكتب العلمية.

ناشناس. ١٣٥٧. *پند پيران. متنى فارسى به ظاهر از قرن پنجم هجرى*. تصحيح جلال متينى. انتشارات بنياد فرهنگ ايران.

النيسابورى، نظام الدين الحسن بن محمد بن حسين. ١٤١٦. *غرائب القرآن ورغائب الفرقان، ج ٦*. المحقق الشيخ زكريا عميرات. الطبعة الأولى. بيروت: دار الكتب العلمية.

هجویری، على بن عثمان. ١٣٧٦. *كشف المحجوب*. مصحح والنيستن الكسى يويچ ژوكوفسكى. مقدمه: قاسم انصارى. چاپ پنجم طهورى.

اليافعى، أبو محمد عفيف الدين عبد الله بن أسعد بن على بن سليمان. ١٤١٧. *مرآة الجنان وعبرة اليقظان فى معرفه ما يعتبر من حوادث الزمان*. وضع حواشيه خليل المنصور. الطبعة الأولى. بيروت: دار الكتب العلمية.

ثرى، سيد يحيى. ١٣٨٦. *عرفان و شريعت*. چاپ اول. تهران: كانون انديشه جوان.